ماهنامه

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال پنجم شماره ۵۶ - تیر ۱۳۷۸

ارزیابی مشخص از شرایط مشخص و نه فرار به "تئوری"

سازمان حرفه‌ای سازمانی است مرکب از انسانهائی که به حرفه مشخصی اشتغال دارند و برای حمایت از حقوق مربوطه خود گردهم آمده‌اند. ارکان این سازمانهای حرفه‌ای حرفه مشترک و حقوق مشترک است. به عنوان مثال اتحادیه صنف کفاش را در نظر بگیریم. اعضاء آن همه کفاشند و از حقوق صنف کفاش یعنی کسانی که به کار کفاشی اشتغال دارند معمولاً در مقابل کارفرما و تا حدودی دولت حمایت می‌کنند. در جامعه حِرف مختلفی وجود دارد و باین جهت اتحادیه‌های گوناگونی پدید می‌آید تا از حقوق صنف و یا حرفه مربوطه حمایت کند. اتحادیه نانوایان، بزازان، خیاط‌ها، آرایشگران، کارگران و... معمولا چنین است که اعضاء این اتحادیه‌ها صرفنظر از جنبه حرفه‌ای از نظر طبقاتی نیز علائق مشترک دارند. کارگران نه تنها از حقوق صنفی خود حمایت می‌کنند و از این لحاظ عضو اتحادیه کارگری هستند از نظر طبقاتی نیز به طبقه کارگر تعلق دارند که خواستار حقوق سیاسی و اجتماعی خویش‌اند.

بزازان، آرایشگران، کفاشها اگر کارگر نباشند و از خود

ادامه در صفحه ۲

هشدار و فراخوان - اطلاعیه کانون نویسندگان ایران(در تبعید)

در صفحه ۳

ضیافت‌های ناتو تجمع مشتی قاتل

وقتی سران ناتو جمع می‌شوند تا در باره حق حاکمیت و تمامیت ارضی ممالک تصمیم بگیرند مخارج گزافی بر می‌دارد. بویژه کنفرانس ۵۰ سالگی ناتو خیلی خرج دارد. صدها نفر سران کشورها، سفرا، نظامیان ارشد از ۴۰ کشور و ۴۰۰۰ هزار خبرنگار وارد واشنگتن می‌شوند. غذاهای رنگارنگ و تنقلات و انواع و اقسام اشربه الکلی و غیر الکلی و اطعمه حلال و حرام همراه با پری پیکران و مهرویان نوع مونیکا لوینسکی، مرلین مونروئی با و یا بدون سیگار برگ آماده پذیرائی هستند. مسئولیت این ضیافت را کمیته تدارک بعهده گرفته است که هزینه مالی آنرا از طریق یک سازمان غیر انتفاعی تامین می‌کند. برآورد تقریبی برای این جشن و سرور هشت میلیون دلار است. رئیس این کمیته تدارک آلن جی بلینکن .Alan J Blinken که همان سفیر سابق آمریکا در برلین است، اظهار کرد که نصف این مقدار را کمیته در عرض دو ماه تهیه کرده است.

نگاهی به فهرست اسامی روسای سازمانها نشان میدهد که بقیه مبلغ نیز براحتی قابل تامین است. کلیه روسا از سطوح بالای مدیریت موسسات اقتصادی و دفترهای حقوقی آمریکا می‌آیند. تقریباً ۲۵۰ هزار دلار آنرا فورد Ford، موتورولا Motorola، آمری‌تک Ameritech و برخی شرکتهای دیگر داده‌اند. صنایع تسلیحاتی آمریکا نیز حضور دارند. از جمله لاکهید Lookheed، مارتین/بوئینگ Martin Boeing، شرکت سازنده موشکها رایتهون و شرکاء .Raytheon Co، جنرال موتور General Motors و هانی‌ول Honywell که

ادامه در صفحه ۸

گامی امید بخش در جشنواره‌ای سینمای در تبعید

در تاریخ ۱۶ تا ۱۸ ماه آوریل در شهر مونیخ نخستین سمپوزیوم سینمای ایران همراه با جشنواره جهانی فیلمهای ایران در تبعید با شرکت جمع وسیعی از هنرمندان و حمایت گسترده ایرانیان مونیخ و حومه علیرغم اخلال و خرابکاری عمال نقابدار و بی نقاب رژیم جمهوری اسلامی در همکاری با متصدیان امور فرهنگی و مراجع قانونی که در پی حمایت از رژیم جمهوری اسلامی وکانونهای فرهنگی در خدمت رژیم هستند، با موفقیت هر چه تمامتر برگذار شد. کلیه کوششهای پشت پرده این خرابکاران تا با اعمال فشار و ایجاد محدودیتهای مالی برای اخلال درکار برگزاری این جشنواره آنرا با عدم موفقیت روبرو گردانند به همت کار صمیمانه و از خود گذشتگی همه نیروهای انقلابی و ضد رژیم، پناهندگان سیاسی و ایرانیان متعهد و فرهنگ دوست مقیم مونیخ و حومه با شکست مفتضحانه روبرو شد. جشنواره با هویت روشن ضد رژیمی خود، با حمایت از هنر متعهد نسبت به مردم، پاسخ روشنی به تلاشهای مذبوحانه همدستی با رژیم ددمنش جمهوری اسلامی در خارج از کشور بود.

ادامه در صفحه ۵

انتشار طرح برنامه و اساسنامه حزب واحد طبقه کارگر

توضیح بیشتر در صفحه ۴

روح "مک کارتیسم" و اهداء جایزه اسکار

امسال نیز در آمریکا طبق معمول مراسم اهداء جایزه اسکار با جلال و جبروت و تبلیغات فراوان برگزار شد. فیلهائی جایزه گرفتند و برخی نیز دست خالی این سالن تبلیغات جهانی امپریالیستی را ترک کردند. برگزاری این مراسم از این جنبه با برگزاری آن در سالهای قبل فرقی نمی‌کرد. لیکن در این بار الیا کازان Elia Kazan کارگردان یونانی تبار آمریکا که سالها کمونیست بود و فیلم زیبای "آمریکا، آمریکا" را تهیه کرده بود به دریافت جایزه اسکار نایل شد. بسیاری از هنرمندان آمریکا برای وی در هنگام دریافت جایزه نه تنها کف نزدند از جا هم بلند نشدند. چرا؟

۶۰ سال قبل پیش از جنگ جهانی دوم و در طی آن بسیاری از روشنفکران کمونیست و ضد فاشیست آلمانی که تعدادشان به رقم تخمینی ۲۰۰۰ نفر می‌رسید به آمریکا پناهنده شدند بویژه اینکه پرزیدنت روزولت با سیاست حمله به "سرمایه مالی و تجاری"، که آنها را زائده‌های بیمارگونه کاپیتالیسم توصیف می‌کرد، بسیاری را به اشتباه می‌انداخت.

از همان بدو ورودشان به آمریکا رئیس "اف بی آی" آقای جی ادگار هوور J. Edgar Hoover آنها را تحت نظارت گرفت و بعنوان عمال "کمینترن" و

ادامه در صفحه ۶

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

ارزیابی مشخص...

دکانی داشته باشند نیز در کنار تعلقات صنفی تعلقات طبقاتی مشترک دارند که در این مورد می‌توان از نظر علمی از تعلق به اقشار خرده بورژوازی صحبت کرد.

ویژه‌گی اصلی سازمانهای حرفه‌ای این است که برای کسب حقوق و بهبود شرایط کار و زندگی خود در چارچوب نظام حاکم فعالیت دارند. در کادر قانون اساسی کشور مبارزه صنفی می‌کنند. اتحادیه کارگران را بگیریم. این اتحادیه در ممالک سرمایه‌داری در کادر قانون اساسی این ممالک نه برای سرنگونی سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم بلکه برای بهبود شرایط کار و زندگیش یعنی برای تقلیل درجه استثمارش مبارزه می‌کند. مسئله کسب قدرت سیاسی در دستور کارش نیست. وی قصد ندارد بهره‌کشی خودش را از بین ببرد بلکه می‌خواهد شرایط بهره‌کشی را بهبود بخشد. اتحادیه کارگری حزب طبقه کارگر نیست که استقرار نظام سوسیالیستی را در دستور کار خود قرار داده باشد. آن کارگرانِ خواهان سرنگونی رژیم سرمایه‌داری باید در حزب طبقه کارگر یعنی در سازمان سیاسی مستقل خود گرد آیند. پس سازمانهای صنفی و حرفه‌ای هرگز نمی‌توانند شعار سرنگونی رژیم حاکم و کسب قدرت سیاسی را در دستور کار خود قرار دهند. این عمل سازمان حرفه‌ای را به یک سازمان سیاسی-حزبی بدل می‌کند که بدوری شاغلین آن حرفه خاص از این سازمان صنفی منجر شده و خصوصیت "توده‌ای" خود را از دست می‌دهد. بهمین جهت نیز اعتصاب کارگری غیر سیاسی در مرحله ای از تکامل خود باید با یا بدون حکمیت دولت، در وضع بهتر و یا بدتر با تکیه بر تناسب نیرویش سرانجام به مصالحه با کارفرما بکشد. اعتصاب برای کسب حقوق و یا دستمزد بیشتر تغییر بنیادی جامعه را بدنبال ندارد. برخی چپروها فکر می‌کنند که احزاب تراز نوین طبقه کارگر آن احزابی هستند که اعتصاب کارگران را تا سرنگونی نظام سرمایه‌داری ادامه دهند. این برخورد را بویژه در برخورد این جریانات آوانتوریستی به تاریخ گذشته جنبش کارگری ایران می‌توان دید که در هر اعتصابی انتظار "انقلاب" را می‌کشیدند.

سازمانهای حرفه‌ای باید سازمان توده‌ای باشند و یا باید به سازمان توده‌ای تبدیل شوند. باین معنا که اکثریت قشر مربوط به خود را در بر بگیرند و گرنه اتحادیه کارگری بدون کارگر، اتحادیه توده‌ای نیست حتی اگر اتحادیه حرفه‌ای باشد. اتحادیه صنفی بدون توده و یا اعضاء کم، قدرت مانور بسیج و فشار به کارفرما و یا دولت را ندارد، صندوق اعتصاب همواره خالی است و می‌تواند براحتی زیر ضربه ارتجاع قرار گیرد.

سازمانهای نوع دیگری هم وجود دارند که گرچه از حرفه و حتی طبقه معینی نیز نیستند ولی تجمعی هستند برای کسب خواستهای معینی. نظیر سازمانهائی که به زنان تعلق دارد. ویژه‌گی این سازمان در جنسیت اعضاء و خواستهای مشترک آنها در یک جامعه مردسالار و یا جامعه‌ایست که در آن حقوق زنان پایمال می‌شود. حق طلاق یک حق "مافوق طبقاتی" است که به همه زنان صرفنظر از تعلقات طبقاتی آنها برمی‌گردد. این قبیل سازمانها نیز در چارچوب نظامهای مسلط به مبارزه می‌پردازند تا هم از دولت حاکم تقاضای تدوین قوانینی را به نفع آنها بنمایند و هم با روشنگری خود با فرهنگ ارتجاعی مردسالارانه مبارزه کنند. این سازمانها حرفه‌ای نیستند زیرا اعضاء آن از حرفه‌های مختلف می‌آیند، می‌توانند کارگر و یا پزشک باشند، کارمند و یا زن خانه‌دار باشند. ولی آنها قادرند به سازمانهای توده‌ای بدل شوند و قشر بزرگی از زنان را تا رسیدن به خواستهای خود بسیج کنند.

شرط فعالیت وجودی این سازمانها در درجه نخست، وجود یکی حکومت نسبتاً دموکراتی است که علی‌الاصول فعالیت در کادر قانون اساسی را بپذیرد و به این سازمانها اجازه فعالیت دهد و تحقق خواستهای آنها را بالقوه در چارچوب قانون اساسی خود و حفظ روابط مسلط تولیدی حاکم مقدور ببیند و دیگر آنکه وجود یک قانون اساسی‌ای است که بالقوه پذیرای این تغییرات باشد بدون آنکه اساس آن تغییری بکند و اساسش نافی این خواستها باشد. قوانین اساسی جوامع سرمایه‌داری همه از این نوع قوانین هستند. تغییر دستمزد کارگران و یا تغییر ساعات گشایش و یا بستن مغازه‌ها، ساعات روزانه کار، تعداد روز تعطیلات، حق طلاق و یا تکفل کودکان، تقسیم ارث و... در چارچوب این نظامها بدون آنکه دستی به ترکیب آنها بخورد ممکن است. قانون اساسی نیز طوری تدوین شده که بالقوه این تغییرات را هضم میکند.

اما باید توجه داشت که تمام این تعاریف و تئوریها و تجارب سازمانی و تشکل پذیری انسانها و خواستهای آنها در شرایط تکامل عادی جامعه است. اگر شرایط عادی تکامل جامعه دچار اختلال شود این قوانین ویژه نیز در تحت تاثیر قانونمندیهای عمومی‌تر دیگری قرار می‌گیرند که بی‌توجهی به آنها عواقب جبران ناپذیری دارد. مثلاً فراخوانی به اعتصاب در کارخانه برای افزایش دستمزد در شرایط جنگی به اعتصاب جنبه سیاسی می‌دهد حتی اگر آنرا اتحادیه کارگری و نه حزب سیاسی رهبری کند.

در زمان تجاوز نازیها به شوروی سوسیالیستی لنینی-استالینی فاشیستهای ایرانی سعی داشتند در کارخانه‌های تسلیحاتی ایران، صنایع نفت و یا در شرکت راه‌آهن به بهانه خواستهای صنفی اعتصاب راه بیاندازند. افزایش حقوق کارگران جنبه فریبنده داشت و با خواست حرفه‌ای کارگران و اساسنامه اتحادیه‌ها آنها در انطباق کامل بود. مبارزه با این نوع اعتصاب "صنفی" که عمیقاً سیاسی بود و فقط در شکل، ظاهر صنفی داشت از وظایف حزب طبقه کارگر یعنی حزب توده ایران در آن وقت و اتحادیه کارگری بود. در اینجا اتحادیه کارگری بصورت ظاهر علیه کارگران ولی در واقع بنفع طبقه کارگر اقدام می‌کرد.

فرض کنید در زمان اشغال فرانسه، یوگسلاوی، یونان، هلند و... توسط نازیها اتحادیه‌های کارگری به کار خودشان مشغول بودند و می‌گفتند به ما چه مربوط که کشورمان زیر سلطه‌ی چکمه آدمخواران الیگارشی مالی است. ما کارگران و یا اقشار دیگر را با روحیه مبارزه سیاسی با دشمن اشغالگر تربیت نمی‌کنیم زیرا حرفه ما سیاسی نیست و اتحادیه ما با سیاست کاری ندارد و در اساسنامه ما نوشته شده است که در کادر قانون اساسی و نظام موجود فعالیت داریم و باید داشته باشیم. شعار سرنگونی دشمن مشترک که یک مبارزه سیاسی تمام عیار است در هیچ شکل آن به ما مربوط نیست. ما تماشاگریم زیرا آموخته‌ایم که اتحادیه حرفه‌ای مسئله کسب قدرت سیاسی را در دستور کار خود قرار نمی‌دهد.

درستی و یا نادرستی این عمل به منافع طبقاتی و ارزیابی از جنگ برمی‌گردد که فقط جنبه سیاسی و نه صنفی دارد. این را از آن نظر گفتیم که نشان دهیم تکیه به خواستهای صنفی چگونه می‌توانند نقض غرض باشند زیرا پیروزی فاشیسم و نژادپرستها در دنیا برای هیچ انسان شریفی حقوقی باقی نمی‌گذارد. این را از آن جهت گفتیم که نشان دهیم که این مرزها در شرایط استثنائی تا چه حد سیال‌اند و ارزیابی استثنائی می‌طلبند. تکیه به تعاریف و کلمات حقوقی برای توجیه اهداف بی‌مقدار فقط فرار از واقعیت اجتماعی است که از کنار هیچ جریانی بی اثر گذر نمی‌کند.

در اینجا ما با آنچنان حقوق صنفی و یا دموکراتیکی روبرو می‌شویم که با تحقق عمومیترین خواستهای حق طلبانه، دموکراتیک، ابتدائی عموم مردم مربوط می‌شود. بی‌تفاوتی نسبت به این خواستِ اولی‌تر تحقق خواستهای کم اهمیت‌تر را نیز با مشکل روبرو می‌سازد. صرفنظر از اینکه این همواره سیاست است که چراغ رهنما را بدست می‌گیرد.

در این میان وضعیت تشکلهای روشنفکران که به کار فکری اشتغال دارند، نظیر کانون‌های نویسندگان، و یا هنرمندان، بازیگران تاتر و یا سینما که صرفاً اجتماعی است و وظیفه تنویر افکار مردم را بعهده می‌گیرند ویژه‌گی خاصی پیدا می‌کند.

کانون نویسندگان، سینماگران، بازیگران تاتر و در یک کلام هنرمندان یا نظایر آنها یک کانون حرفه‌ایست زیرا اعضاء آن را فقط نویسندگان و هنرمندان و یا حرفه خاص روشنفکری مورد نظر تشکیل می‌دهند. این کانونها وظیفه کسب قدرت سیاسی را نداشته و ندارند و

ادامه در صفحه ۳

هشدار و فراخوان

اطلاعیه زیر که توسط کانون نویسندگان ایران در تبعید بدست ما رسیده است برای اطلاع همه خوانندگان "توفان" درج می‌کنیم. ما حمایت از هر انسان مقاوم در مقابل رژیم ددمنش جمهوری اسلامی را وظیفه خود می‌دانیم.

"ایرانیان آزاده!

سازمانها و گروه‌های مترقی ایرانی!

نهادهای جهانی دفاع از حقوق بشر!

پارلمان بین‌المللی نویسندگان، انجمن جهانی قلم!

خبرنگاران بدون مرز!

یک بار دیگر جنگ تبلیغاتی بر ضد نویسندگان و روزنامه نگاران مستقل و آزاده در ایران شدت گرفته است و سخنگویان بنیادگرایان جبهه حذف با استفاده از بلندگوهای "نماز جمعه"، منابر، اجتماعات و روزنامه‌های وابسته به خود، به ترور شخصیت آزادی خواهان و اهل قلم برخاسته‌اند.

تجربه تلخ سالی که گذشت به ما هشدار می‌دهد که امران قتل ها و آزادی کشان، به دست مزدوران قلم بدست خود، با به راه انداختن جنگ روانی، بار دیگر زمینه را برای حذف فیزیکی نویسندگان و روزنامه‌نگاران و دگراندیشان آزادی‌خواه فراهم می‌آورند، توهین و ایراد اتهام به خانم سیمین بهبهانی، شاعر و عضو هیأت دبیران موقت کانون نویسندگان ایران، در نهایت ترور شخصیت او از طریق روزنامه دولتی کیهان که ارگان چماقداران حزب‌الله است، مشتی‌ست نمونه خروار.

یاران، همگامان و همکاران گرامی!

کانون نویسندگان ایران در تبعید به جد نگران حال همکاران خود و همچنین سایر دگراندیشان آزادیخواه در ایران است. نگرانی ما از آن جهت افزونتر می‌شود که می‌بینیم، کوشش می‌شود تا به رغم اقرار رژیم مبنی بر دست داشتن حکام در قتل نویسندگان و فعالان سیاسی سعی می‌شود این جنایات پرده پوشی و به فراموشی سپرده شود و آمران و عاملان آنها همچنان ناشناخته و مصون از محاکمه و مجازات، به اعمال غیر انسانی خود ادامه دهند.

در چنین شرایطی است که ما از شما و تمامی وجدانهای بیدار انتظار داریم تا ما و یارانمان را در ایران، در کارزار مبارزه علیه مخالفان دموکراسی و آزادی اندیشه و بیان تنها نگذارید. ما از همه شما مصرانه تقاضا داریم تا پیش از آن که توحش قرون وسطائی حاکم بر ایران جنازه دیگری روی دست بشریت آزادی خواه بگذارد، در یاری رساندن به اهل قلم ایران به پا خیزید.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) ۱۰ مه ۱۹۹۹"

ارزیابی مشخص...

نخواهد داشت، این کانونها ولی برای حقوق دموکراتیک که شرط ادامه زندگی آنهاست مبارزه می‌کنند و ظاهراً نیز نباید به گوشه قبای کسی بربخورد. آزادی اندیشه و بیان اندیشه بصورت نوشتاری و یا گفتاری و شنیداری و ... شرط موجودیت این قبیل کانون‌هاست. بدون این آزادیها از آزادی این کانون‌ها بمنزله یک تشکل حرفه‌ای نمی‌توان سخنی هم گفت. تفاوت این اتحادیه حرفه‌ای با اتحادیه کفاشان در این است که علیرغم اینکه یکی نویسنده و یا بازیگر تاتر است و نه کفاش ولی می‌تواند کفش‌مال و کفش‌لیس باشد بدون آنکه به حرفه‌اش صدمه‌ای بخورد. فرق نویسنده با نانوا در این است که نویسنده حرفه‌ای می‌تواند نان را به نرخ روز بخورد. هر دو تشکلها حرفه‌ای هستند ولی حرفه روشنفکری حرفه‌ای اجتماعی است چه بخواهی و چه نخواهی به نوعی با واژه‌هائی نظیر دموکراسی و احقاق حق و زبان دراز و سر سبز بستگی دارد. اگر رژیمی نتواند کفش پوشیدن را قدغن کند تا حرفه کفاشی از بین برود ولی می‌تواند قانون اساسی را چنان بچرخاند که اثری از حقوق دموکراتیک در آن نباشد و در این جاست که این قبیل تشکلهای حرفه‌ای با رژیم سرمایه‌داری بورژوائی نوع متعارف سر و کار ندارند، با فاشیسم مذهبی سرمایه‌داری سروکار دارد که مانند این است که کشورش را اشغال کرده‌اند. وقتی در قانون اساسی حق حرف ممنوع است مگر برای حزب‌الله، وقتی حقوق دموکراتیک ممنوع است مگر برای حزب‌الله، تشکیل اجتماعات حرام است مگر برای حزب‌الله، دیگر اساس قانون اساسی مورد سئوال است. کار در چارچوب این قانون حرف مفت است که آنرا برای کتمان سازشکاری و خودفروشی خود تکرار می‌کنند. آن قانون اساسی که متکی بر مبانی عمیقاً ارتجاعی اسلام باشد و تفسیر این مبانی از لوله تفنگ سرتیپ صفوی، حلقوم آیت‌الله گیلانی و وزارت اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی خارج می‌شود و اتفاقاً تفسیر درستی هم از مبانی اسلام عزیز می‌دهند، در بحث عمومی مربوط به قوانین اتحادیه‌ها و بحث صرف در بیان تفاوت اتحادیه و حزب سیاسی نمی‌گنجد. این بحث اگر در زمان حکومت منفور پهلوی جایز بود زیرا بهر صورت حقوق دموکراتیک در قانون اساسی مشروطیت برسمیت شناخته شده بود و ماهیتاً باید کار در چارچوب نظام حاکم مقدور می‌بود، ولی در دوران اسلام ناب محمدی قیاس مع‌الفارق است. فعالیت در چارچوب آن قوانین اساسی که در نفس خود حق آزادی بیان، آزادی قلم و اندیشه را فقط برای خودیها برسمیت می‌شناسد و آنرا صریحاً در قانون اساسی قید کرده و باره‌ها نیز آنرا برای کرترین گوشهای ناشنوا نیز بیان کرده است و بطور مختصر همه حقوق دموکراتیک را از انسانها گرفته است فقط و فقط تائید اختناق و سرسپردگی است. آنوقت می‌شود باستناد همان بند پذیرفته شده در اساسنامه تشکلهائی که بخواهند قانون اساسی جمهوری اسلامی را برسمیت بشناسند و فقط در چهارچوب آن فعالیت کنند زبان آن‌ها را از حلقومشان بدر آورد. و آنوقت باید گفت که از ماست که بر ماست. آقای مهاجرانی در مجلس با همین نیت به جناح رسالتی‌ها برخورد می‌کند. وی می‌فهماند که ما به کانون نویسندگانی که حدود و زمینه فعالیتش را خود ما از قبل تعیین کرده باشیم نیاز داریم. چون سر نخ آن همواره در دست ما خواهد ماند، کنترلش بهتر صورت می‌گیرد تا اینکه کارش را بصورت "غیرقانونی" انجام دهد که خطر و آبروریزیش برای ما بیشتر خواهد بود. جناح خاتمی هوادار آزادی اندیشه نیست هوادار کنترل قانونی آن است و اگر نویسندگان ایران که برای برپائی کانونشان بدون قید و بندهای قانون اساسی فعالیت می‌کنند، به این دیکته حکومت تن در ندهند آقای مهاجرانی به جنگ روانی و ایراد اتهام حزب‌الله به خانم سیمین بهبهانی میدان می‌دهد که با نان قندی و شلاق نویسندگان را رام کرده و در جهتی پرورش دهد که در چهارچوب سیاست خاتمی بگنجند و نمای خارجی رژیم را آرایش دهند.

این بحث طولانی را با بحث کلاسیک از آن جهت آغاز کردیم تا به خوانندگان نشان دهیم استناد به بحث‌ها، بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص تا به چه حد ضد علمی، غیر دیالکتیکی، و با نتایج فضاحت‌بار برای هواداران این نظریه و کشته مرده‌های خاتمی و نتایج فاجعه‌بار برای مردم ایران است. وضعیت آن اتحادیه‌های حرفه‌ای در ایران نظیر سازمان زنان و یا روشنفکران و نویسندگان و هنرمندان اگر نخواهند به کفش‌لیسی و مجیزگوئی دچار شوند و بیان احساسات رقیق و بی‌مقدارشان را به قیمت فلاکت مردم کشورشان خریداری کنند، آنوقت همدست رژیمند زیرا رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی نیز به روشنفکران خود نیاز دارد تا مشاطه‌گر وی شده و جنایاتش را توجیه کنند. روشنفکری که نسبت به سنگسار زنان ایران، بی‌حقی نیمی از جمعیت کشورمان که می‌توانند همسر آنها، خواهر آنها، مادر آنها و یا اولاد آنها باشند چنین بی‌تفاوت‌اند و از کنار آن برای "خلق" آثار هنری می‌گذرند از نظر خلق ایران تا چه بحد قابل احترام‌اند؟ آیا آن روشنفکرانی که دوره هیتلر به "خلق آثار ارزنده هنری"، برای هنر و در خدمت هنر مشغول بودند ننگ تاریخ بشریت نیستند؟ هنر آنها چشم‌پوشی بر کشتار مهیب بیست ملیون انسان شوروی بود، سیزده ملیون لهستانی و استقرار ماشین عظیم و بی "عیب و نقص" کشتار انسانها بود. آن هنرمندی که بر کشتار مردم یوگسلاوی چشم فرو می‌بندد و از حق حیات آنها

ادامه در صفحه ۴

ارزیابی مشخص...

حمایت نمی‌کند چگونه جسارت می‌کند که از مردم بطلبد فقط برای حق بیان وی که معلوم نیست چه خزعبلاتی خواهد گفت به حمایت از برپائی تشکل ویژه وی برخیزند. هرکس خواستها و حقوق دموکراتیک خود را از عمومیترین خواستهای عموم مردم جدا سازد و برای خویش بمنزله تافته جدا بافته حقوق ویژه‌ای بطلبد اگر به همدست اختناق و فاشیسم مذهبی بدل نشود به کسب هیچ حقوقی نایل نخواهد شد. هر تشکل مربوط به روشنفکران و یا هنرمندان که هیچ پیوند معنوی و احساسی با سرنوشت میلیونها زن و جوان و زحمتکش ایرانی ندارد و نداشته باشد برای "لای جرز دیوار خوب" است. این کانون‌ها که به سرنوشت مردم کشور خود بی‌تفاوتند قابل احترام نیستند.

ولی آیا ما "توفانی"ها، ما کمونیستهای معتقد، ما دموکراتهای پیگیر با مقدمات فوق بر این نظریم که از حقوق دموکراتیک نباید حمایت کرد و خواستار استقرار آن شد؟ آیا چون ارتجاع بر سر کار است باید زانوی غم به بغل گرفت و ساکت شد؟ خیر! هرگز!

اگر فهمیده باشیم که قانون اساسی جمهوری اسلامی حقوق دموکراتیک غیر خودیها را قانوناً برسمیت نمی‌شناسد پس نباید از این قانون اساسی انتظار معجزه داشته باشیم، از آن دفاع کنیم، فعالیت در چارچوب آنرا ترغیب کنیم و مردم کشورمان را فریب دهیم و معایب ماهوی جمهوری اسلامی را عوامفریبانه ناشی از عدم رعایت قانون اساسی جلوه دهیم.

خانه از پای بست ویران است
خواجه در بند نقش ایوان است.

ما باید پذیرش حقوق دموکراتیک را از طرف رژیم اسلامی به وی در عمل تحمیل کنیم. وی باید مجبور باشد که این حقوق را علیرغم اینکه در قانون آنرا ممنوع کرده است در عمل از اجرای آن جلو نگیرد. ولی این کار زمانی مقدور است که توازن قوای طبقاتی برهم خورد و رژیم در موقعیتی قرار گیرد که نتواند قانون اساسی خود را مو بمو به اجرا در آورده و بر اجرای آن با تمام قدرت نظارت کند. ولی این تغییر تناسب قوای طبقاتی موقعی بنفع ما روی خواهد داد که ما نه فقط از حقوق مشتی نویسنده و هنرمند بی خیال و بی تفاوت بلکه از حقوق عمومی مردم ایران برای کسب همه آزادیهای دموکراتیک حمایت کنیم. آزادیهای دموکراتیک جدا بردار نیست، در تمامیت آن باید مورد حمایت قرار گیرد. فقط حق ویژه قشر خاصی نیست، این است که نمی‌توان مبارزه برای کسب حقوق دموکراتیک را به یک قشر خاص محدود کرد. تامین حقوق دموکراتیک فقط برای کانون نویسندگان، هنرمندان و یا هرکانون و تشکل دیگر روشنفکری بدون تضمین این حقوق برای زنان ایران، کارگران و زحمتکشان ایران، خلقهای ایران و... مقدور نیست، خوشخیالی محض است. دروغ بورژوازی مذهبی در قدرت است. قسم حضرت عباس همان تاجر محترم بازاری است. عقب نشینی رژیم فقط با فشار مردم از پائین مقدور است و به الطاف این یا آن وزیر، این رئیس جمهور خندان و یا آن رئیس جمهور گریان، محبوب و یا بدنام وابسته نیست. فقط بسیج مردم با روحیه توسل به قهر برای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی راه نجات ایران است و در این راه است که رژیم به عقب نشینی وادار می‌شود. عقب نشینی را باید به رژیم تحمیل کرد و نه آنکه از وی طلب نمود. آنها که در پی وصله و پینه این رژیم‌اند ول معطلند. اسلام با دانش، با مدنیت، با دموکراسی، با خرد و منطق در تضاد آشتی‌ناپذیر قرار دارد و گرنه مذهب با لگد دوران روشنگری اروپا به بیرون پرت نمی‌شد. آنها که می‌خواهند با مسالمت این رژیم را به سرنگونی و خودکشی خویش وا دارند جایشان در تیمارستان است و از تجربه بیست سال حکومت خون و شمشیر هیچ نیآموخته و می‌خواهند هنوز که هنوز است خون ریخته شود. آنها مخالف خونریزی نیستند، مخالفند که از دماغ دولتمردان حاکم خونی ریخته شود. آنها بجای آنکه قلم و بیان خود را در خدمت آگاهی مردم در جهت سرنگونی این نظام مطلقه و استبدادی بگیرند در فکر رنگ و لعاب آن هستند و شما را به معجزات "دوم خرداد" و ناز و کرشمه‌های خاتمی‌چی‌ها دلخوش می‌کنند. آنها در دعوای حفظ قدرت و نظام جمهوری اسلامی در جبهه خاتمی شمشیر بدست گرفته‌اند و نه در جبهه مردم. تجربه دوم خرداد نشان داد که با تکیه بر مبارزه می‌شود به رفرمهای فرعی دسترسی پیدا کرد ولی با تکیه بر رفرم بهیچ کجا نمی‌شود رسید. آنکس که از هم اکنون به رفرمهای کوچک و ناچیز دلبسته است و از توسل به انقلاب برحذر می‌دارد ما را بیاد این داستان کوتاه می‌اندازد که ذکر آن خالی از فایده نیست.

روزی سپوری از پسرش پرسید که فرزندم چه شغلی را در نظر داری پس از بزرگی انتخاب کنی. پسر با خوشحالی گفت پدرم می‌خواهم مانند تو سپور شوم. پدرش گفت خاک بر سرت که سپور هم نمی‌شوی. من می‌خواستم دکتر شوم که به سپوری رسیده‌ام تکلیف تو که از هم اکنون هدفت سپوری است معلوم است. رفرمیستهای ایران باید برای آخوندها نعلینشان را جفت کنند. □

انتشار طرح برنامه و اساسنامه حزب واحد طبقه کارگر

طرح برنامه و اساسنامه حزب واحد طبقه کارگر که توسط "حزب کار ایران" و "سازمان کارگران مبارز ایران" تدوین شده است برای بحث عمومی منتشر می‌گردد. طبیعی است که هر پیشنهاد و انتقاد سازنده‌ای را برای بهبود کاربارو گشاده خواهیم پذیرفت. ماامیدواریم که‌این طرح زمینه‌ای برای نزدیکی کلیه مارکسیست لنینیستهای ایران شود تا حزب واحدی برای رهائی قطعی طبقه کارگر ایران گرد آیند. خوانندگان "توفان" می‌توانند در صورت تماس با آدرس جدید "توفان" و درخواست آن، نسخه‌ای از طرح برنامه را دریافت دارند.

این برنامه برای کلیه تشکلهای سیاسی ایرانی که آدرس آنها را در اختیار داریم ارسال خواهد شد.

طرح برنامه شامل موارد زیرین است:

مقدمه
ما و انقلاب اکتبر
ما و رویزیونیسم
ما و جنبش کمونیستی ایران
وضعیت سیاسی جهان، امپریالیسم و انحصارات فراملیتی
دنیای سرمایه‌داری میرنده است
آینده از آن سوسیالیسم و کمونیسم است
وضع در ایران ما
انقلاب بهمن و حاکمیت
راه انقلاب ما
در زمینه سیاسی
در زمینه اقتصادی
در زمینه فرهنگی
در زمینه ایدئولوژیک
در زمینه رفاهی و اجتماعی
در زمینه اقدامات صنفی کارگری
در زمینه حقوق دموکراتیک
در زمینه حقوق زنان
در زمینه سیاست خارجی

اساسنامه شامل موارد زیرین است:

کلیات
عضویت در حزب(شرایط عضویت، وظائف اعضاء حزب، حقوق اعضاء حزب، مجازات حزبی)
سازمان حزبی(حوزه)
ارگانهای حزبی و وظایف آنها
کنگره حزب
کار در سازمانهای توده‌ای

طبیعی است که "توفان" در آینده نزدیک به بحث و تعمیق نظریات تدوین شده در برنامه و اهمیت لزوم تدوین و انتشار چنین برنامه‌ای خواهدپرداخت.

گامی امیدبخش...

نمایش فیلم مستند سنگسار انسانها در روزگشایش آن صحنه تکاندهنده‌ای از ماهیت کریه جمهوری اسلامی ایران را نشان می‌دادکه بدرستی با ابراز نفرت مردم ازاین رژیم ضد بشری روبرو شد.

جشنواره اخیر پاسخی است روشن به علت وجودی هنرمندان ایران در تبعید و آثار ارزنده آنها، به هنرمندانی که به ییلاق نیآمده و قربانی مانورهای موذیانه جمهوری اسلامی نشده‌اند. هنرمندانی که بر پرچم رزم خود نام روشن "تبعید" را نوشته‌اند علیرغم اینکه قلبشان در ایران است. نامی که گویای مبارزه‌جوئی آنها و نفرت آنها از جمهوری اسلامی است. نامی که بیانگر وضعیت ایران است. نامی که اعلام همبستگی و همدردی با مردم کشور ماست. نامی که آن هنرمندانی را شامل می‌شود که به منافع مردم ایران می‌اندیشند و نه به منافع پست و حقیر خود. رژیم جمهوری اسلامی سالها کوشیده است با تهیه فیلمهای ویژه برای فستیوالهای جهانی با همدستی مشتی بی تفاوت نسبت به سرنوشت مردم کشورشان، به تبلیغ برای یک حکومت خون‌آشام، راهزن، غارتگر، ضد بشر بپردازد. طبیعتاً تمام کسانی که یک رژیم ددمنش را به هر عذر و بهانه‌ای مورد حمایت ضمنی خود قرار داده و یا زمینه تبرئه وی را فراهم می‌کنند بطور عینی در پرده پوشی تمام جنایات این رژیم سهمیند. جشنواره فیلم ایران در تبعیدکه کار خود را خوب شروع کرده و در مونیخ مجدداً به ضرورت وجودی چنین جشنواره‌ای مهر تاکیدگذارد، بیان پرچم روشن ضد سازشکاری و خیانت به منافع مردم ایران و مجیزگوئی ارتجاع حاکم سیاه درکشور ماست. این عمل عرصه‌ی روشنی برای مبارزه با رژیم ضدبشری، دشمن هنر و ادبیات و موسیقی حاکم بر ایران می‌باشد. این جشنواره تزویر رژیم اسلامی را در برخورد به هنر و موسیقی و ادبیات در داخل و خارج از ایران به روشنی نشان می‌دهد. رژیمی که دلکش خواننده محبوب ایران را در خانه سالمندان حبس کرده است و وی را برای سوء استفاده تبلیغاتی علیرغم کبر سن، با روشی ضد انسانی به یاری عمال ایرانیش در خارج و سازمانهای فرهنگی خدمتکارش راهی اروپا می‌کند، نمی‌تواند مدافع هنرمندان ایران باشد. رژیمی که از برگذاری جشن در ایران با شرکت خانم دلکش خودداری می‌کند و دیوار مسخره بلندی میان زن و مردکشیده است اجازه می‌دهد در خارج ازکشور زن و مرد، دست در دست هم و بدون رعایت حجاب اسلامی در حالیکه در سالنهای انتظار مشروب سرو می‌شود و به فروش می‌رسد خانم دلکش را بیآورند و بیاری همدستان خارجی رژیم به قصد انفراد نیروهای انقلابی برنامه اجرا کنند. هدف رژیم جمهوری اسلامی از این اعمال تسلط فرهنگی بر محیط خارج از کشور وکنترل آن است و باین منظور یکی از پایگاهها و سکوهای پرش خود را در شهر مونیخ قرار داده است. آیا مزورتر از اسلام ناب محمدی دیده‌اید که دست ماکیاول را نیز از پشت بسته است؟ برگذاری جشنواره بویژه در شهر مونیخ که عده‌ای مرتباً در همکاری باکسبه، با یک کانون مفتضح فرهنگی در خدمت رژیم، به برگزاری فستیوال فیلمهای ساخت ایران اسلامی می‌پردازند، خانم دلکش را دعوت می‌کنند، هندوانه زیر بغل عباس معروفی می‌گذارند، تا بیشرمانه از قانون اساسی جمهوری اسلامی به صراحت دفاع کند، آتاشه فرهنگی کنسولگری مونیخ آقای هاشمی را با دوربین و دستک دنبک دعوت کرده برایش جا رزرو نموده و به حضار معرفی می‌نمایند تا نتایج زحمات خود را ببینند و به مرکز گزارش دهد و بدنبال نویسندگان و هنرمندان و ادیبان سازشکار هستند تا آنها را علیه نیروهای انقلابی علم کرده تا زهر سازشکاری را به حلقوم پناهندگان سیاسی ایران در خارج بریزند و دست حزب‌الله را در اروپا بگشایند، در پی آن هستند تا از سازشکاران در مقابل جشنواره موفق مونیخ "جشنواره جهانی" دیگری را که مظهر سازشکاری باشد برگذارکند تا تاثیرکار موفق هنرمندان ایرانی در تبعید را خنثی نماید، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و است. در این شهر پس از اینکه درِکنسولگری مونیخ بطور رسمی بسته شد فعالیت عمال جمهوری اسلامی در زیر سرپوش سفره حضرت عباس، دعوت به غذای نذری، چلوکباب عاشورا، نامنویسی برای سفر حج، تبلیغات اسلامی از طرق کسبه، برخی رانندگان تاکسی تشدید شده است. پخش ویدئو فیلمهای ایرانی و نگارش آدرسهای ایرانیها به بهانه دانستن محل سکونت کسانی که ویدئو قرض کرده‌اند و سپس ارسال دعوتنامه‌های کنسولگری برای دعای کمیل به این آدرسها یکی دیگر از شگردهای سازمانیافته حزب‌الله مونیخ است، مسئولیتها تقسیم شده و هر بخشی راکانون فرهنگی‌ای، کسبه‌ای، مفتخور مسجد روئی بر عهده گرفته است. برگزاری این جشنواره دقیقاً در شهر مونیخ تودهنی محکمی به این سیه‌کاران بود که فعالیتهای خود را تشدید کرده‌اند. این بیچاره‌ها فکر می‌کنند رژیم جمهوری اسلامی تا ابد ماندنی است و دست حضرت عباس نگهدار آنهاست.

در مونیخ پاره‌ای از هنرمندان مصمم شدندکه به اعلام تاسیس "جامعه هنرمندان ایران در تبعید" بپردازند. آنها متن زیر را به اطلاع حضار رساندند:

"جامعه هنرمندان ایران در تبعید"

"هنرمندان ایران در تبعید، در شرایطی که گرایشات سازشکار می‌کوشند تبلیغ و همکاری با رژیم جمهوری اسلامی را شعار خود قرار دهند، گردهم آمده‌اند تا با دفاع از آزادی اندیشه و بیان خلاقیت هنری، و همکاری برای تولید و ارائه آثار هنری و ادبی‌ی هنرمندانی که مشخصه کارشان مبتنی بر ویژه‌گیهای اجتماعی و سیاسی‌ی تبعید شده است و موضع مشخص و مخالف با اختناق و سرکوب در هر حکومت مبتنی بر زور و سلطه ایدئولوژیک در ایران دارند، تشکل مستقل خود را اعلام می‌کنند.

اعضای موسس جامعه، یک هیئت ۵ نفره موقت را برای هماهنگی‌ی امور خود انتخاب کردندکه در سه ماه آینده برگزاری کنگره مؤسس و تصویب اساسنامه پیشنهادی و انتخاب هیات دبیران "جامعه" را سازماندهی کنند. اعضای هیئت مؤسس عبارتند از : مینا اسدی، حسین افصحی، ایرج جنتی عطائی، بهرام چوبینه، عباس سماکار، داریوش شیروانی، پرویز صیاد، سودابه فرخ‌نیا، فرهاد مجدآبادی، سیروس ملکوتی، حسین مهینی و بصیر نصیبی

هیئت هماهنگی‌ی جامعه هنرمندان ایرانی در تبعید: عباس سماکار، داریوش شیروانی، پرویز صیاد، سودابه فرخ نیا، حسین مهینی."

"توفان" این اقدام را به مثابه گام نخست برای مرزبندی روشن با همدستان نقابدار و بی‌نقاب رژیم به هنرمندان ارزنده ایرانی که قلبشان برای مردم میهنشان می‌تپد تبریک می‌گوید. "توفان" این اقدام را به همه هنرمندانی که نسبت به سرنوشت مردم میهنشان بی‌تفاوت نبوده و در پی تبرئه جلادان در ایران نیستند تبریک می‌گوید. جامعه روشنفکری و هنری ایران وظیفه خطیری را در آگاهانیدن مردم ایران بازی می‌کند. هنرمندان مترقی، انقلابی و متعهد نسبت به سرنوشت مردم نباید با به چشم مردم خاک پاشیدن و جلاد شقی را فرشته رحمت خواندن قربانیان تازه‌ای برای محراب اسلام عزیز آماده کنند. طبیعتاً باید هنوز منتظر بود و از اهداف و اساسنامه این مجمع مطلع شد و آنوقت به قضاوت قطعی نشست، لیکن با توجه به ترکیب هیات مؤسس این جامعه باید مشت را نشانه خروار دانست.

بنظر ما این جامعه هنری در عین حال باید بکوشدکه مرزبندی روشنی را نیز باکانونهای فرهنگی و هنری وابسته با رژیم در خارج ازکشور تعیین کند. نه تنها از هرگونه همکاری با آنها پرهیزکند، بلکه به افشاء آنها نیز بپردازد. باید بکوشد سیاست تسلط‌یابی رژیم در عرصه فرهنگی در خارج ازکشور را در هم بپاشد و مانع شود که برخی هم از "توبره بخورند و هم از آخور".□

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری

روح مک‌کارتیسم...

دوستداران شوروی سوسیالیستی طعمه سازمانهای مخفی پلیسی خود کرد. سازمان امنیت آمریکا به جمع‌آوری مدارک علیه آنها مشغول شد.

نویسندگان برجسته آمریکائی "لیلیان هلمن" و "داشیل هامت" Dashiell Hammett که از جریان فاشیستی مک کارتیسم در آمریکا آزار فراوان دیده بودند و خواندن کتابهایشان در آمریکای متمدن ممنوع بود وصیت کردند تا پس از مرگشان از ماترک آنها بنیادی برای کمک به نویسندگان و هنرمندانی که در تنگنا قرار می‌گیرند بوجود آید. آنها می‌خواستند راه مبارزه آنها ادامه پیدا کند. آنها می‌خواستند ترس از مرگ را به سخره بگیرند و بنای یادبودی از مقاومت در مقابل ارتجاع برای الهام همه نویسندگان، هنرمندان، فیلمسازان آزاده جهان برپا گردانند. طبیعتاً لفظ سانسور در هیچ کجا استفاده نمی‌شد و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در جائی وجود نداشت لیکن هیچ کتابخانه آمریکا حق نداشت کتب این عده را به کسی قرض دهد وگرنه با هستی‌اش بازی می‌کرد. سانسور آمریکائی مدرن است سیستم دارد. نامرئی است و در واقع به خود سانسوری دموکراتیک می‌کشد.

برای امپریالیسم آمریکا کمونیسم مساوی دیوانگی و بیماری روانی بود. آنها می‌گفتند که عقل سالم به کمونیسم روی نمی‌آورد و لذا کمونیستها را به بیمارستانهای روانی می‌فرستادند. تا همین چند سال پیش یعنی اواسط سالهای ۹۰ ورود جنایتکاران، معتادان، قاچاقچیان، دارندگان امراض مسری نظیر سفلیس، سل و نظایر آن‌ها و در کنار آنها کمونیستها به آمریکای متمدن و دموکرات ممنوع بود. متقاضیان دریافت روادید به آمریکا باید در پرسشنامه‌های سفارت آمریکا وابستگی خود را به کمونیسم انکار می‌کردند تا موفق به کسب روادید شوند. توماس مان و همسرش کاتیا مان، هاینریش مان و همسرش نلی مان Nelly Mann، لیون فویشت وانگر Lion Feuchtwanger، آنا سگرز Anna Seghers، برتولت برشت همه و همه از قربانیان دستگاه ترور امپریالیسم آمریکا بودند. ترور کمونیستها و انسانهای مترقی را مجموعه نظام امپریالیستی کار "اف بی آی" و سناتور مک کارتی جلوه می‌دهد. همین کاری که خاتمی در میهن ما ایران می‌نماید. ترور و کشتار روشنفکران کار یک مشت محفلهای خصوصی بوده که به هیچیک از جناحها وابسته نیستند و به نظام اسلامی ربطی ندارند. مک کارتیسم محصول دورانی از ترور امپریالیستی بود که جنبش کمونیستی و کارگری در آمریکا رو به اعتلا می‌رفت. استالین در راس حزب و دولت شوروی قرار داشت و محبوبیت وی جهانگیر بود. روشنفکران آمریکا همراه با جنبش کارگری به چپ گرایش داشتند. مک کارتیسم موظف بود این جنبش را در نطفه خفه کند. "رابرت تیلور" همان "آیوانهو"ی مشهور را که بسیاری از خوانندگان در دوره جوانی خود شاهد بازیش در فیلمهای تاریخی بر پرده سینما بوده‌اند به بازجوئی بردند زیرا در فیلمی بنام سرود روسیه(۱۹۴۴) از گندم یک دهقان روسی تعریف کرده بود. اینکه در این فیلم کودکان شوروی می‌خندند نشانه تمایلات و تبلیغات کمونیستی بود زیرا آمریکائی‌ها بطور رسمی می‌دانستند که بر لب کودکان روسی خنده نقش نمی‌بندد. وی را محاکمه کردند، تهدید نمودند تا به کمونیستها فحاشی کند و جان سالم بدر برد. مک کارتیسم همان جنبه "متمدن" حزب الهیسم است که خنده را حرام می‌داند. مک کارتیسم لازم بود زیرا سناریونویسهای فیلمها در هولیوود در اعتصاب بسر می‌بردند، مائو تسه دون پیروزمندانه به سوی پکن می‌رفت، شوروی در جنگ بزرگ و کبیر میهنی پیروز شده بود و جنگ کره آغاز می‌شد. جنبش کارگری و دموکراتیک رو به اعتلاء بود. "خطر سرخ" دنیای امپریالیسم را لرزانده بود. مک کارتیسم حتی در واقع قبل از مک کارتی در آمریکا حضور داشت. همان موقعی که "کمیسیون بررسی اعمال غیر آمریکائی" را بطور رسمی در سال ۱۹۳۸ در مجلس "دموکراتیک" آمریکا برپا کردند و نویسندگان مترقی آلمانی را به بازجوئی کشیدند. مک کارتی در ایالت ویسکنسین آمریکا رای آلمانی تبارهایش را از آن جهت بدست آورد و به کنگره آمریکا راه یافت که پیشنهاد آشتی با جنایتکاران جنگی نازی را می‌داد. البته سنگ اولیه این بنا را یک سناتور دموکرات در سال ۱۹۳۴ گذارده بود که بنام ساموئل دیکشتین Samuel Dickstein نامیده می‌شد. موفقیت این حرکت بویژه از سال ۱۹۴۴ آغاز شد که پارنل توماس Parnell Thomas (این آدم که مدعی جانبداری از آمریکای سالم و منزه بود در سال ۱۹۴۸ به علت کلاهبرداری رذیلانه به زندان افتاد-توفان) رئیس کمیسیون نامبرده همراه با سناتور کاریریست و ضد کمونیست آدمخواری از کالیفرنیا بنام ریچارد نیکسون که در کودتای ۲۸ مرداد نیز دست داشت "اتحاد فیلم برای حفظ ایده‌آل آمریکائی" را بوجود آورند. رئیس این اتحاد کارگردانی بنام سام وود Sam Wood بود. این فرد این نظر را داشت که بعلت توطئه کمونیستها وی از دریافت جایزه اسکار محروم مانده است و لذا نام همه کسانی را که با وی مخالفت کرده بودند بعنوان جاسوسهای مسکو در فهرست سیاه خود وارد کرده بود. وی متحدی داشت که همان والت دیسنی معروف است که کمونیسم جهانی را از زمانیکه در استودیوی وی اعتصاب شده بود خطری برای "میکی ماس" خودش می‌دانست. این عده پرزیدنت روزولت را که با احترام و تواضع با استالین برخورد می‌کرد و در دوره وی نقش دولت و اتحادیه‌های کارگری تقویت شده بودند دیکتاتور کمونیست قلمداد می‌نمودند که آمریکا را بر باد می‌دهد. "اتحاد فیلم برای حفظ ایده‌آل آمریکائی" می‌خواست علیه "کمونیستها، افراطی ها و خُل‌ها" مبارزه کند و "شیر آبی را که قطره‌های کمونیستی در سناریوها می‌چکانند ببندد".

اولین محاکمه در اکتبر ۱۹۴۷ در هفته اول با شرکت گاری کوپر برگزار شد که مدعی بود در سناریوها عناصر کمونیستی کشف کرده است. در کدام سناریو نمی‌دانست؟! زیرا که وی اسامی کتبی را که شب می‌خواند بفراموشی می‌سپارد. البته اگر نامی هم می‌دانست از نظر کمیسیون اهمیتی نداشت زیرا صِرف شرکت گاری کوپر در بازجوئی این کمیسیون به این کمیسیون اهمیت و اعتبار می‌داد. هدف هم از دعوت گاری کوپر که هیچکاره بود همین بود. متخصصان آمریکائی با زیرکی تدارک دادگاههای نمایشی واشنگتن را می‌دیدند که امروز کسی از آن صحبتی هم نمی‌کند. تو گوئی چنین جنایتی بوقوع نپیوسته است. بقیه کارها بعهده "اف بی آی" قرار می‌گرفت تا سند سازی کند.

در سال ۱۹۸۵ برملا شد که رونالد ریگان همان پرزیدنت هفت‌تیرکش و کابوی آمریکا با نام رمز (T-10) و همسرش قبلیش خانم جین وایمن Hane Wyman با نام رمز (T-9) همکاران غیر رسمی "اف بی آی" آمریکا بوده و علیه هنرمندان جاسوسی می‌کرده‌اند تا ریشه چپ و کمونیسم را از صنعت سینمای آمریکا بکنند.

هوارد فاست نویسنده بزرگ آمریکائی خالق آثاری ارزنده‌ای نظیر "اسپارتاکوس"، "راه آزادی" و یکی از ۱۲ عضو رهبری جنبش ضد فاشیستی آمریکا، عضو حزب کمونیست به زندان افتاد زیرا حاضر نشد در دادگاه نام مبارزین اسپانیائی جمهوریخواه را که در جنگ ضد فاشیستی اسپانیا شرکت کرده و پس از شکست به آمریکا مهاجرت کرده بودند برملا کند.

وی در شرح حال زندگیش(۱۹۹۰) بنام "سرخ بودن" نوشت که "سانسور در ایالات متحده آمریکا دقیقاً وقتی موفقیت آمیز عمل می‌کرد که اصلاً وجود نداشت".

ادگار هوور رئیس "آف بی آی" فردی از "آف بی آی" را به بوستون فرستاد تا به چاپخانه هوارد فاست بنام لیتل براون Littel Brown حالی کند چاپ کتاب "اسپارتاکوس" باب طبع پلیس نیست یعنی آقای هوور "اسپارتاکوس" را نمی‌خواند. هوارد فاست مجبور شد رمان‌اش را خود بشکل جزوه و در تعداد کمی به چاپ رساند.

زن یکی از کمونیستهای اسیر را که مهندس معمار بود در عرض دو ساعت از کارش اخراج کردند باین بهانه که برای نمای یک مدرسه رنگ مناسبی انتخاب نکرده است! البته این حق کارفرما! بود که چنین تصمیمی بگیرد. با فشار پلیس مردم را از هستی ساقط می‌کردند و پرچم دموکراسی را به اکثریت ساکت و در خواب نشان می‌دادند.

جرم توماس مان این بود که یک ضد "فاشیست زودرس" قبل از سال ورود آمریکا به جنگ (۱۹۴۱) بود و فشار بوی در دوران مک کارتی بمراتب بیشتر از سالهای ۱۹۳۳ شد. وی ناچار گردید آمریکا را برای همیشه به سمت سوئیس ترک کند.

ادامه در صفحه ۷

روح مک‌کارتیسم...

در هفته دوم ده نفر هنرمندان را به محاکمه کشیدند و از آنها خواستند که برخلاف نص صریح قانون اساسی آمریکا اعتراف کنند که عضو حزب کمونیست هستند و چنانچه نیستند عضویت در حزب کمونیست را تکذیب نمایند. ده نفر با تکیه بر بند متمم قانون اساسی آمریکا تفتیش عقاید را غیر قانونی می‌دانستند و از آزادیهای دموکراتیک مندرج در قانون حمایت می‌کردند. یکی از این ده نفر رینگ لاردنر موضع خود را چنین اعلام کرد: "تمام آنچیزهائی که من در مورد تفتیش عقاید میدانم مرا در این نظرم تقویت می‌کند که اساسا فرقی بین این دو رویه نمی‌بینم که کسی را وادار کنند که عقایدش را برملا کند و یا اینکه عقایدی را به وی تحمیل کنند که باید داشته باشد".

مقاومت این ده نفر باعث شد که شخصیتهائی نظیر جان هوستن، ویلیام وایلر، فیلیپ دان کمیته‌ای برای حمایت از مواد متمم قانون اساسی آمریکا تشکیل دهند. همفری بوگارت، لارن باکل، دانی کی Danny Kaye و کاترین هپبورن به حمایت از آنها پرداختند. ادوارد جی رابینسون نیز به آنها پیوست. این حمایت طولی نکشید که با اتهام اینکه نه نفر از این ده نفر عمال شوروی و کمونیست و جاسوس "کمینترن" هستند و از استالین دستور می‌گیرند افکار عمومی را تغییر دادند.

امپریالیسم متمدن از همان اسلحه‌ای سود جست که شعبان بی‌مخ بی تمدن و ساواک از آن استفاده می‌کردند.

آنها را بعلت بی احترامی به تصمیم کنگره آمریکا که حاضر نشده‌اند از افکار پنهانی خود پرده بردارند و به سئوالات بازپرسان محترم پاسخ گویند به زندان محکوم کردند و پس از آزادی نیز حق کار را عملا از آنها گرفتند. آنها را نکشتند ولی حق حیات را از آنها سلب کردند و این همان فرقی است که نظام قضائی آمریکا با نظام حقوقی مبتنی بر قصاص جمهوری اسلامی در برخورد به دشمنان نظام و بویژه کمونیستها دارد. هر جا برای استخدام می‌رفتند با فشار پلیس اخراج می‌شدند و البته مدرکی هم در کار نبود و این در حالی بود که مرتب به آنها مراجعه می‌کردند تا طلب استغفار کنند. و برای اثبات صمیمیت در توبه خویش رفقای خود را در حزب کمونیست آمریکا لو دهند و در روزنامه‌های معتبر با انتشار بیانیه‌ای انزجار خود را از کمونیسم ابراز دارند.

از این ببعد هر کس که به متمم قانون اساسی آمریکا متوسل می‌شد و یا می‌خواست از حق طبیعی سکوت در مقابل دادگاه و دستگاه قضائی برخوردار شود بصورت خودکار گناهکار بود با این استدلال که غیر کمونیست که نباید از اعتراف باینکه کمونیست نیست ترسی داشته باشد. ملاک داوری مانند ملاک خلخالی بود بر این مصداق که آنکس که بر حق سکوت خود در دادگاه استناد می‌کند و پای متمم قانون اساسی آمریکا را بمیان می‌کشد حتماً ریگی به کفش دارد. این اصول قضائی‌ای در آمریکا بود که در مورد کمونیستها اعمال می‌شد. این همان اصول خلخالی در جمهوری اسلامی است که می‌گفت معدومین اگر بیگناه بوده‌اند به بهشت می‌روند و اگر گناهکار به سزای اعمال خود رسیده‌اند. می‌بینید آنتی کمونیسم‌ها ماهیتاً فرق زیادی با هم ندارند تفاوت فقط در اسم و شکل است. سازمانهای فاشیستی نظیر لژیون آمریکائی فوراً نام کمونیستها را برای تصفیه حساب نهائی ثبت می‌کردند و سه تن از کارکنان سابق "اف بی ای" در مجله خود بنام Counterattack این نامها را درج می‌کردند تا هیچ نان حلال خورده‌ای جرات نکند به آنها کار و آشیانه‌ای دهد، کودکان آنها را در مدرسه‌ای بپذیرد، نظیر همان کاری که جمهوری اسلامی با کمونیستها حتی با جسد کمونیستها می‌کرد. این اقدام مانند اقدام خمینی بود که می‌گفت "من دیگر آیندگان را نمی‌خوانم" و هر کس می‌دانست که این اظهار نظر، رمز کشتار بود.

بن هشت Ben Hecht نوشت:

"آزادی عقیده در آمریکا یک نعمت ارزشمندی است. در دوران جوانی من این جمله الگوئی بود که بدون آن نه هیچ سیاستمداری می‌توانست به صیادی سگ و نه به مقام پرزیدنتی انتخاب شود. امروزه ولی می‌تواند برای هر انتخاب کننده‌ای یک زندانی کوچکی بدنبال بیآورد". برای بی اعتبار کردن کمیته‌ی جان هوستون، "کمیسیون بررسی اعمال غیر آمریکائی" عده‌ای را برگزید که فهرستی از اسامی اعضاء این کمیته حامی هنرمندان و متمم قانون اساسی آمریکا منتشر کنند. دانی کی کمدین مشهور که بجرم حمایت از قانون اساسی آمریکا مورد خشم بود بیکباره یهودی از کار در آمد که نام واقعیش داوید دانیل کامیرسکی می‌باشد. ادوارد جی رابینسون نیز یهودی است که نام واقعی وی امانوئل گلدن‌برگ است. بیکباره همه روشنفکران چپ با چماق آنتی سمیتیسم(یهودی ستیزی-توفان) کوبیده شدند تا از اعتبار بیافتند. کمیسیون آنها را به جعل تاریخ زندگی خود متهم کرد. وی را گانگستر یهودی خواند و چنان وی را درهم شکست که از گرسنگی و دربدری داوطلبانه در سال ۱۹۵۰ در مقابل کمیسیون ظاهر شد و طلب پوزش کرد. آنگاه سیل شیر و عسل سرازیر شد و در فیلمهای مختلف نقشهای مهم بعهده گرفت.

برخی کمونیستها درهم شکستند و چون اموات زنده، بدون کوچکترین اثر شکنجه غیر بشری بر اندامشان، در طی زمان خم گشتند و به بلع کثافت سرمایه‌داری تن در دادند. نظام آنها را درهم شکست. همه نمی‌توانستند "ساکو" و "وانستی" آن دو کارگر قهرمان ایتالیائی‌تبار آمریکائی باشند. امپریالیسم به اینجا نیز قانع نبود. حال که دوران شکنجه روانی را به پایان رسانده بود و با تعقیب مستمر، فشار فقر و بیکاری و تهدید و بی‌خانمانی اراده کمونیستها را ضعیف کرده بود کمیته‌ای با همکاری رونالد ریگان و سیسیل ب. دومیل تشکیل داد تا از کمونیستهائی که با نظام همکاری کردند اعاده حیثیت بعمل آید. روش کار روشن بود. باید با "اف بی آی" تماس می‌گرفتی، نام رفقا را لو می‌دادی و یا نام کسانی را که فکر می‌کردی ممکن است چپی باشند و آنوقت توبه نامه‌ای در نشریات معتبر منتشر می‌کردی و سرانجام در مقابل کنگره ظاهر می‌شدی و از خدمات "کمیسیون بررسی اعمال غیر آمریکائی" برای اینکه راه درست را بتو نشان داده‌اند و به امر معروف متوسل شده و نهی از منکر کرده‌اند تشکر می‌کردی. آنوقت عموسام لاجوردی‌وار لبخند کریه‌ایی می‌زد و تو را اعاده حیثیت می‌کرد. و تو دیگر از فردا نجس نبودی. روشن است که شکنجه دموکراتیک نوع آمریکائی طولانی‌تر، موثرتر، برنامه‌ریزی شده‌تر و موذیانه‌تر است تا نوع لاجوردی.

یکی از قربانیان این واقعه الیاکازان کارگردان نامدار سینمای آمریکا بود. همکاری وی با پلیس، لو دادن افراد و اظهار ندامت از عضویت در حزب کمونیست در نشریات رسمی و دروغهائی که بعدها از برای توجیه عمل کثیفش صورت گرفت هیچوقت مورد بخشودگی جامعه هنری مترقی آمریکا قرار نگرفت. الیاکازان نمی‌توانست لیونل شتاندر باشد که در دادگاههای نمایشی آمریکا حتی حاضر نشد صورت اسامی کمونیستهائی را که لو رفته بودند و منتشر شده بودند و در فهرست "اف بی آی" در مقابلش گذارده بودند، با تحقیر خودش مورد تائید قرار دهد تا دشمن را شاد کند. و یا مانند پته زگر Pete Seeger که بجای آنکه بر این توطئه پلیس صحه بگذارد که فقط برای درهم شکستن وی بود، برای آن بود که دشمن بهمه بگوید که ما بر کمونیستها پیروز شدیم و کار دادگاههای نمایشی خود را در زیر مجسمه آزادی بپایان برساند قهرمانانه بلند شد و سرود خواند. الیاکازان، چارلی چاپلین نبود که بعلت ساختن آثاری نظیر "سلطان در نیویورک" و یا "عصر جدید" بمنزله "توطئه‌گر کمونیست" از طرف مطبوعات دست راستی مورد تهاجم قرار گیرد و خونش مباح اعلام گردد ولی تسلیم نشود و از راه رفته برنگردد، الیاکازان آلبرت اینشتین نیز نبود که با تحریم مجامع درسش در مورد تئوری نسبیت بیهوده سعی کنند وی را به توبه وادارند، الیاکازان نمی‌خواست که وی را مانند شتاندر و زگر در زمره اعضاء مشاغل خطرزا نظیر گانگسترها و یا دودکش پاک کن‌ها قرار دهند. الیاکازان نمی‌خواست که وی را چون نویسنده نامدار "جک لندن" پس از نوشتن کتاب "پاشنه آهنین" جسدش را در نزدیکی نیویورک مانند جسد مختاری و پوینده در خارج شهر پیدا کنند و رئیس جمهور وقت آمریکا حتی بدتر از خاتمی، لازم ندانند که قتل را به گردن محافل خصوصی پلیس آمریکا بگذارد و کار را مختومه تلقی کند. قتلش را در گزارش پلیس خودکشی نوشتند. الیاکازان نمی خواست آثارش را چون "تام سایر"، "اسپارتاکوس"، "راه آزادی" که در آمریکا می‌سوزاندند به سرنوشت آثار بزرگان ادب ایران محکوم شود که قربانی حزب‌الله ایران‌اند، الیاکازان

ادامه در صفحه ۱۰

پیام به نشست...

دستخوش دگرگونی‌های بس عمیقی گردیده است. افزایش بیکاری، اعتصابات کارگران و کارمندان، مهاجرت‌های میلیونی مردم در سراسر جهان، اعتراضات توده‌های دهقانان و در مقابل حضور حکومت‌های نظامی و شبه‌نظامی و دیکتاتوری‌های طبقاتی به ظاهر غیرنظامی بورژوازی در جهان که مشغول تحکیم و توسعه به اصطلاح امنیت داخلی هستند، با هدف سرکوب مبارزات طبقات ستمکش ناشی از تشدید این مبارزه در سراسر جهان است. سرمایه‌داری جهانی پس از سقوط سوسیال امپریالیسم شوروی می‌کوشد بر بازارهای این امپریالیسم چنگ اندازد و نیروی ارزان طبقه کارگرِ اقمار سابق شوروی و روسیه را در خدمت سرمایه به کار گیرد. این امکان جدید به سرمایه‌داری موقعیتی داده است که با تهدید کارگران به اخراج در ممالک مادر، دستاوردهای رفاهی آنان را پس بگیرد... سرمایه‌داری با کاهش دستمزدها، با افزایش سهمیه بیمه بیکاری و بازنشستگی و کاهش آن‌ها در موقع پرداخت، کاهش خدمات بهداشتی و درمانی، جیب کارگران را خالی می‌کند. آن‌چه را که طبقه کارگر در عرصه جهانی پس از کسب قدرت سیاسی در انقلاب کبیر اکتبر بدست آورده بود، سرمایه‌داران با حساب حیله گرانه‌ای بازپس می‌گیرند. این اقدامات به تشدید تضاد میان کار و سرمایه دامن می‌زند.

رفقای کارگر!

اکنون تشدید استثمار در درون کشورهای سرمایه‌داری با رقابت با سایر امپریالیست‌ها بر سر غارت و کنترل بازارهای جدید همراه می‌گردد. اروپا در مقابل آمریکا و ژاپن متحد می‌گردد. دنیا به سه قطب بزرگ اقتصادی و سیاسی بدل می‌گردد. در این میان امپریالیسم آمریکا متفوق است و می‌کوشد با کنترل منابع انرژی در خلیج فارس و آسیای میانه و قفقاز، زیر لوای نظم نوین، کنترل جهان امپریالیسم را به دست گیرد. آمریکا با حمله وحشیانه نظامی و دخالت در یوگسلاوی خواهان سهم خود و منطقه نفوذ خود در بالکان شد و مانع گشت که مبارزه برای کسب بازارها و متحدین جدید در بالکان مبارزه‌ای میان اروپایی‌ها و روسیه باقی بماند. امپریالیسم آمریکا با بمباران عراق و یوگسلاوی مذبوحانه می‌کوشد تا خود را به عنوان ژاندارم بین‌المللی تثبیت نماید. تنها با اتحاد و همبستگی کارگران سراسر جهان است که می‌توان در مقابل سرمایه‌داری جهانی ایستاد و به قلدرمنشی‌های امپریالیسم آمریکا دهنه زد.

رفقای کارگر!

کارگران ایران که پایه اصلی سقوط رژیم ستم‌شاهی بودند، بدین خاطر دست به انقلاب زدند که بتوانند تغییرات اساسی در زندگی خود، در وضعیت بهداشت، مسکن، در وضعیت فرهنگی خود و... به وجود آورند. آن‌ها برای این در انقلاب بهمن ۵۷ شرکت کردند که بتوانند آزادانه اتحادیه‌های مستقل خود را ایجاد کنند. بتوانند آزادی بیان و عقیده کسب نمایند تا در مقابل اجحافاتی که از سوی سرمایه‌داران و دولت به آن‌ها می‌شود، از حقوق‌شان دفاع نمایند و حرفشان را بزنند. اما رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی نه تنها به آن‌ها چیزی نداد بلکه حتی بسیاری از دستاوردهای کارگران را که در طول سالیان دراز براثر مبارزات قهرمانانه‌شان بدست آمده بود، توسط زمامداران اسلامی پایمال گردید. در اینجا خالی از فایده نیست تا مختصراً اشاره‌ای به قانون کار رژیم جمهوری اسلامی کنیم و ماهیت ضدکارگری رژیم اسلامی را هرچه بیشتر افشا نماییم.

ماده ۲۲ قانون کار اسلامی می‌گوید:

"کارپذیر می‌تواند ضمن قرارداد کار با صاحب کار شرط نماید که او را از نظر عمر، بیماری، حوادث از کارافتادگی و بازنشستگی و ... بیمه نماید."

در شرایطی که طبقه کارگر فاقد هرگونه سندیکا و اتحادیه مستقل و دموکراتیکی است و حق تجمع و اعتراض ندارد و کارگران بیکار برای قاپیدن کار به هزار در می‌زنند، قابل پیش‌بینی است که نتیجه ماده فوق چیست. این قرارداد تنها به سود کارفرمایان و سرمایه‌داران است و کارگران بدون اتحادیه‌های صنفی و مستقل خود و بدون پیمان‌های دسته‌جمعی نمی‌توانند کارفرمایان را وادار به پذیرش حقوق دموکراتیک خود نمایند.

ماده ۵۲ در این مورد چنین می‌گوید:

"به کارگماردن کارپذیر نابالغ باید با عقد قرارداد کار و به وسیله ولی یا قیم او صورت گیرد"

ماده ۵۶- "طرفین می‌توانند نحوه پرداخت و یا تنظیم اجرت معین را به هر صورت ممکن و عملی تعیین کنند."

ماده ۹۶ صریحاً می‌گوید: "و... در صورت تخلف عدول کارگران از اجرای تصمیمات دادگاه و خودداری از انجام کار، صاحب کار می‌تواند قرارداد کار مربوطه با آنان را فسخ نموده و یا اجرت کار انجام شده را مطالبه نماید."

روشن است که معنی فسخ قرارداد کار یعنی اخراج کارگران و برای اسلامی‌تر کردن این ماده ضدکارگری دادستان کل کشور تاکید می‌کند که: "تعطیل کار حتی در یک محیط کوچک و اجتماع جهت تشکیل اعتصاب به بهانه انتقاد سالم و تضعیف فلان مسئول یا شخص... جرم و گناه است و مجازات دارد."

به واقع در منطق رژیمی که بارها اعتراضات به حق کارگران را به خون کشیده است، این اظهارات چیز عجیبی نیست. رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی با زور و فریب نخواهد توانست طبقه کارگر را از ایفای نقشی که معلول شرایط تاریخی او است، باز دارد. طبقه کارگر ایران چون تمامی کارگران جهان از نظر کمی و کیفی تکامل می‌نماید و یگانه طبقه‌ای است که تا پایان انقلابی است و از همین خصایل انقلابی است که مرتجعین این اندازه از این طبقه وحشت داشته و برای در هم شکستن تجمع آن به انواع فریب‌کاری‌ها دست می‌زنند. اما دیر زمانی است که کارگران ایران به ماهیت رژیم فاسد جمهوری اسلامی پی برده و علیرغم اختناق بی‌سابقه به نبرد طبقاتی خود همچنان ادامه می‌دهند. مبارزات کارگران ایران که سنن دیرینه دارد، هیچ گاه برعلیه رژیم سرمایه‌داری اسلامی دچار وقفه نگردید. صدها اعتصاب کارگری در چند سال اخیر نشانه اعتلای جنبش کارگری در ایران است. رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی مرگ خود را در شکل‌گیری اتحادیه‌های مستقل کارگری می‌بیند.

زنده‌باد اتحاد و همبستگی کارگران سراسر جهان علیه استثمارگران!

زنده باد آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم!

سازمان کارگران مبارز ایران

حزب کار ایران

(توفان)

ضیافت‌های...

از ده سرشناسترین شرکتهای تسلیحاتی آمریکا هستند، در ضمن شرکت آلمانی -آمریکائی دایملر و کرایسلر Daimler-Chrysler نیز توسط معاونین خود حاضرند. در مجموع نیمی از مدیریت این شرکت غیر انتفاعی از سران شرکتهای تسلیحاتی و الکترونیکی تشکیل شده است. سایر شرکتهای تسلیحاتی نظیر تری‌کوم 3Com شرکت سازنده الکترونیک رسماً حضور ندارند ولی کمک مالی می‌رسانند تا از مالیات خود کم بگذارند. این گردهم‌آئی برای شرکتهای تسلیحاتی بهترین موقعیت است که به مشتریان قدیم و جدید ناتو سلاحهای مدرن و آزمایش شده در جنگ علیه عراق و یوگسلاوی را به قیمتهای نجومی بفروشند. پس از جنگ دوم جهانی وضعیت صنایع تسلیحاتی عالی است. یکی در یوگسلاوی و عراق بی‌خانمان شده و سایه‌ای بر سر ندارد و دیگری بهای سهامش در بورس روز بروز ترقی کرده و درآمدهای شرکتهای تسلیحاتی نجومی شده است. حال باز هم بگوئید که طالب دموکراسی امپریالیستی، پلورالیسم، پارلمانتاریسم غرب نیستید و به چپنماها، سوسیال رفرمیستها، سوسیال دموکراتها، کائوتسکیستهای ایرانی ایراد بگیرید.

ما نمی‌فهمیم که شما چه موقع میخواهید بفهمید.❑

آغاز فروپاشی...

هم مقایسه می‌کنند، از کامیابیهای سوسیالیسم با خبر می‌شوند و آنوقت به حقانیت سوسیالیسم پی می‌برند. بهمین سادگی احمقانه! البته برای فریب توده‌های مردم.

آنها گفتند:

"سیستم جهانی سوسیالیستی در مسابقه اقتصادی با سرمایه‌داری با گامهای استوار بسوی پیروزی قطعی می‌رود. این سیستم در آینده‌ای نزدیک تفوق خود را بر سیستم جهانی سرمایه‌داری از لحاظ حجم کل تولید صنعتی و کشاورزی تامین خواهد نمود.(برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی مصوب بیست و دومین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی ۳۱ اکتبر سال ۱۹۶۱).

خنده موقوف! بر این دروغ و فریبکاری بزرگ رویزیونیستها که کارشان به روی کار آمدن یلتسین کشید و در آینده نزدیک تفوق سیستمشان را به مردم جهان نشان دادند چه می‌توان افزود جز اینکه با پیروزی پرولتاریا در اتحاد شوروی نه تنها مبارزه طبقاتی تضعیف نشده بلکه تشدید هم شده است. سیر تاریخ نظریات مارکسیست-لنینیستها را به اثبات رسانده است.

بنظر رویزیونیستها دیگر انقلاب اجتماعی لازم نیست، مبارزه طبقاتی که یک مبارزه سیاسی برای کسب قدرت سیاسی است زائد شده است و مشکل کار در این بوده که مردم فرصت کافی نداشته‌اند تا از کامیابیهای سوسیالیسم با خبر شوند و حق را به جانب سوسیالیسم بدهند و دسته دسته به سوسیالیسم روی آورند. سخن بر سر نفی این اصل اساسی بیانیه حزب کمونیست است که در آن مارکس و انگلس بصراحت می‌گویند که تاریخ بشریت تاریخ مبارزه طبقاتی است. مارکسیسم به ما می‌آموزد که این توده‌ها، خلقهای جهان هستند که

سازندگان واقعی تاریخ‌اند و این سازندگی و تکامل از بستری از مبارزه طبقاتی میگذرد. از نظر رویزیونیستها برای نیل به سوسیالیسم جایی برای مبارزه خلقها نیست، آنها شرکت فعالی در این مبارزه ندارند و نمی‌توانند داشته باشند. از قبل جای آنها بعنوان نظاره‌گر و داور که سرانجام حق را به حق دار برسانند تعیین شده است. بنظر رویزیونیستها تاریخ نیل به سوسیالیسم از ارائه حقانیت اقتصادی شوروی ساخته می‌گردد، یعنی آنکه مبارزه در امر تولید و اقتصاد موتور پیروزی سوسیالیسم است. اینکه امپریالیستها انبارهای خود را از اسلحه پر می‌کنند و به کودتا در سراسر جهان مشغولند و از تحریکات و دخالتها در امور داخلی سایر ممالک دست بر نمی‌دارند و جنبشهای آزادیبخش را به خاک و خون می‌کشند حتماً نشانه دیوانگی آنهاست زیرا اگر این مخارج سرسام آور را در تولید بکارگیرند چه بسا که در این رقابت پیروز شوند و سوسیالیسم نوع خروشچفی روی دست خروشچف بماند. اگر قرار بود مردم جهان بر واقعیت مبارزه طبقاتی که هر روز با آن درگیرند چشم پوشیده و به ترهات خروشچف گوش فرا دهند که باید از سالها قبل بدنبال پیروزی امپریالیستها و نظام سرمایه‌داری تولید می‌رفتند زیرا که اقتصاد آنها پس از جنگ بسیار شکوفا بوده و به ارتقاء سطح زندگی مردمشان منجر شده بود. تز مسابقه مسالمت آمیز حکم این را دارد که بگوئیم اگر همه مردم جهان به حقانیت سوسیالیسم پی ببرند جهان نور در نور است. پس باید به کار فرهنگی پرداخت و تک تک انسانها را به حقانیت سوسیالیسم واقف کرد. چنین تصاویری از جهان ساختن، تصاویر واژگونه و غیر طبقاتی است. با واقعیت در تناقض کامل است با بیعملی توده‌ها میدان برای غارت و استثمار نیروهای مرتجع باز میگردد.

مسابقه مسالمت آمیز جنبه فرعی دو نظریه غیر طبقاتی همزیستی مسالمت آمیز و گذار مسالمت آمیز است. رویزیونیستها می‌گفتند: "همزیستی مسالمت آمیز بنیاد مسابقه مسالمت آمیز بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری در مقیاس بین‌المللی را تشکیل می‌دهد و شکل ویژه‌ای از مبارزه طبقاتی بین این دو سیستم است. کشورهای سوسیالیستی با تعقیب پیگیر مشی همزیستی مسالمت آمیز می‌کوشند تا مواضع سیستم سوسیالیستی جهانی را در مسابقه این سیستم با سرمایه‌داری بطور مستمر تقویت نمایند. در شرایط همزیستی مسالمت آمیز

امکانات مساعدتری برای مبارزه طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری پدید می‌آید و مبارزه ملل کشورهای مستعمره و وابسته در راه رهائی خویش تسهیل می‌گردد. پشتیبانی از اصل همزیستی مسالمت آمیز با منافع آن بخش بورژوازی هم که می‌فهمد جنگ هسته‌ای هیدروژنی به طبقات حاکمه جامعه سرمایه‌داری نیز رحم نخواهد کرد مطابقت دارد. سیاست همزیستی مسالمت آمیز با منافع حیاتی تمامی جامعه بشری باستثنای سلسله جنبانان انحصارهای بزرگ و میلیتاریستها مطابقت دارد."(برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی مصوب بیست و دومین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی ۳۱ اکتبر سال ۱۹۶۱).

این شکل ویژه "مبارزه طبقاتی" که از آن یاد می‌شود، دارای این خاصیت است که مبارزه بین طبقات را در دوران بمب هیدروژنی به مبارزه بین بشریت و چند تا میلیتاریست و سلسله جنبانان انحصارهای بزرگ منحصر می‌سازد. این مسلماً تصویر واقعی جهان نبوده و نیست. تحریف وضعیت سیاسی جهان و نفی مبارزه طبقاتی و نفی مارکسیسم-لنینیسم است. تکیه بر اینکه این مبارزه شکل ویژه‌ای از مبارزه طبقاتیست فقط برای فریب افکار کمونیستها و مشوب کردن ذهن آنها بود وگرنه روشن است که مبارزه اقتصادی جای مبارزه سیاسی را نمی‌گیرد. روشن است که تکیه بر عامل اقتصادی به مفهوم نفی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بر علیه سرمایه و خلقهای جهان بر ضد امپریالیستها بود. اگر کار جهان با مسابقه اقتصادی سامان می‌گرفت که دیگر چه نیازی به حزب، مبارزه قهرآمیز، دیکتاتوری پرولتاریا و اساساً مارکسیسم-لنینیسم است. نکته نا روشن تاریخ گویا در این نهفته بوده که کسی تا کنون باین کشف عظیم نایل نشده بوده است. نظریه مسابقه مسالمت آمیز نفی کامل مبارزه طبقاتی، آرایش امپریالیسم و سرمایه‌داری، بی ضرر جلوه دادن آنها و خلع سلاح معنوی پرولتاریا بود تا آمادگی رزمی خود را در مبارزه با این موانع تاریخ از دست بدهد.

رفقای چینی که در اوایل کار فریب خروشچف را خوردند و به نگارش مقالاتی در تائید تزهای وی برآمدند. از جمله آوردند:

ما به برتری های نظام سوسیالیستی اطمینان داریم و از انجام مسابقه مسالمت‌آمیز با کشورهای سرمایه‌داری نمی‌ترسیم.(از گزارش لیوشائوچی در نخستین دوره اجلاسیه کنگره هشتم حزب کمونیست چین، سپتامبر ۱۹۵۶)

"همزیستی مسالمت آمیز و مسابقه مسالمت آمیز هم اکنون سمت تحول اوضاع و احوال بین‌المللی گردیده است. هر کسی که با روند زمان مخالفت ورزد در مقابل تاریخ محکوم است".(ازمقاله ئویچائولی "مسابقه مسالمت آمیز سمت تحول وضع بین المللی است"، مجله خونتسی، سال ۱۹۵۹، شماره ۱۶)

گرچه رفقای چینی از این‌نظریات برگشتند ولی رویزیونیستها از این نظریات برای تایید صحت نظریات خود حمایت کردند این است که می‌توان با راحتی کامل وجدان این نظریات را نیز نظریات آقای خروشچف و دوستانش نامید.

همانطور که گفتیم رفقای چینی با ادامه سیاست روسها پی بردند که سخنان مزورانه آنها در مورد پرولتاریا، انقلاب، مبارزه قهرآمیز، مبارزه آزادیبخش و تکیه بر مارکسیسم-لنینیسم تنها برای پوشاندن اهداف رویزیونیستی و فریبکاری آنهاست، این بود که خود به مبارزه با آن پرداختند و نوشتند:

"کسانیکه فکر می‌کنند که میتوان با امپریالیستها بتوافق رسید و می‌توان همزیستی مسالمت آمیز را تامین کرد فقط خود را تحمیق می‌کنند".(از نطق لئونین‌ای در جلسه شورای صلح، استکهلم، دسامبر سال ۱۹۶۱)

و یا

"آنان(منظور طرفداران همزیستی مسالمت آمیز است-توفان) بهمزیستی مسالمت آمیز به مثابه نوعی الهام خدائی می‌نگرند که همه چیز را در بر می‌گیرد و مقدس است، و همه موفقیتهای مبارزه‌ی خلقهای جهان، همه دستآوردهای آنها را به حساب همزیستی

ادامه در صفحه ۱۰

آغاز فروپاشی...

مسالمت آمیز می‌گذارند"(از نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین مورخ ۱۴ ژوئن سال ۱۹۶۳).

و ادامه دادند که:

"بعضی ها نقش همزیستی مسالمت‌آمیز کشورهای سوسیالیستی و امپریالیستی را بطور یک جانبه بزرگ کرده می‌کوشند آنرا جانشین مبارزه انقلابی همه خلقهای و ملتهای ستمدیده نمایند. از مواعظ آنها چنین بر می‌آید که گوئی امپریالیسم در چنین مسابقه مسالمت آمیز خود بخود فرو خواهد ریخت و خلقها و ملتهای ستمدیده تنها باید ساکت و آرام منتظر آن روز باشند"(از نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین مورخ ۱۴ ژوئن سال ۱۹۶۳).

و ما می‌بینیم که رفقای چینی در آن زمان تا چه حد محق بودند. رویزیونیستها می‌خواستند سوسیالیسم را نابود کنند از حمایت از مبارزات طبقه کارگر جهانی و جنبشهای آزادیبخش دست بردارند و القاء کنند که کار امپریالیستها با زبان خوش و مسالمت و مسابقه ساخته خواهد شد. فقط باید قادر بود خوب سر آنها راگرم کرد و با نوازششان کلاه بزرگی بر سرشان کرد و هندوانه زیر بغلشان گذاشت آنوقت خودشان مانند برف آب می‌شوند و دنیای کمونیسم بکام همه خوش خواهد شد.

رفقای چینی نوشتند:

"آنها می‌کوشند مشی همزیستی مسالمت آمیز، مسابقه مسالمت آمیز و گذار مسالمت آمیز را جانشین مبارزه طبقاتی، انقلاب ملی، انقلاب پرولتاری و دیکتاتوری پرولتاریا نمایند"(از نطق لیو شائوچی در میتینگ پخنیان، ۱۸ سپتامبر سال ۱۹۶۳).

امروز ۳۶ سال از آن تاریخ می‌گذرد و ما با فاجعه عظیمی که رویزیونیستها بوجود آورده‌اند روبرو هستیم. اگر بشود جایزه بزرگترین خیانت تاریخ را به کسی داد آنرا حتماً رویزیونیستها دریافت خواهند کرد. حزب توده ایران در این خیانت سهیم است، آنها با پذیرش نظریات رویزیونیستی خروشچف و مبارزه با مارکسیست-لنینیستها و حمایت از حرکتهای انحرافی در ایران و نوکری روسها سرانجام از پشت به جنبش مردم ایران خنجر خیانت خود راکوبیدند. حزب توده ایران و زائده‌هایش نظیر سازمان فدائیان اکثریت مسئولیت تمام جنایت جمهوری اسلامی را بدوش می‌کشند. از رویزیونیسم چیزی جز خیانت نمی‌تواند به بیرون بتراود.

***

عدالت...

نیز دستگیر شدند و از جمله لئونارد پلیته، رهبر "جنبش سرخپوستان آمریکا". وی به حبس ابد محکوم شد.

گزارش پزشک قانونی در مورد علت مرگ خانم آنامه چنین بود: "در اثر استفاده از دارو، احتمالاً الکل - پیش از مرگ آمیزش جنسی بدون تجاوز" برای انگشت‌نگاری نیاز به آن بود که اثر انگشت به واشنگتن ارسال شود. در چنین مواردی همیشه پوست نوک انگشت به طور سطحی بریده شده و به آزمایشگاه فرستاده می‌شود، ولی در مورد خانم آنامه، پلیس هر دو دست وی را از مچ قطع کرده و به آزمایشگاه ارسال داشت. به تدریج معلوم شد که اف‌بی‌آی پیش از کشته شدن آنامه بارها با وی دیدار کرده و او را تحت فشار قرار داده است تا به عنوان سخن‌چین و جاسوس اف‌بی‌آی در درون جنبش استخدام شود. او را حتی تهدید کرده بودن که به جرم حمل سلاح غیرمجاز بازداشت می‌گردد. پس از آن که آنامه درخواست اف‌بی‌آی را رد کرد، اف‌بی‌آی این شایعه را پراکند که آنامه به عنوان جاسوس پلیس در "جنبش سرخپوستان آمریکا(MAI)" عمل می‌کند و در این راه موفق نیز شد و اختلاف در این سازمان بالاگرفت. از میان ۶۳ جسدی که در محاصره ۷۱ روزه به قتل رسیده بودند، ۴۷ تن وابسته به این سازمان بودند. پس از کالبدشکافی، اف‌بی‌آی آنامه را با نام جعلی "جین دوو" به خاک سپرد. ولی نزدیکان آنامه با استخدام وکیلی مبرز موفق به نبش قبر وی شده و کالبد شکافی مجددی را صورت می‌دهند. در گزارش پزشکی قانونی آمده است که: "جای زخم گلوله از پشت سر و برآمده از گونه چپ، در آزمایش خون کوچکترین اثری از دارو و یا الکل مشاهده نشد" در گزارش همچنین می‌آید که به آنامه پیش از قتل تجاوز شده است. در اثر تلاش‌های یک کارآگاه خصوصی معلوم می‌شود که سه مرد سرخپوست در اثر شایعات مؤثر اف‌بی‌آی، آنامه را ربوده و وی را در گوشه‌ای از کمپ به جرم خیانت اعدام می‌کنند. پلیس آمریکا به هدف خود رسیده بود. پلیس سال‌ها بعد در اثر فشار افکار عمومی اعتراف می‌کند که آنامه هیچگاه حاضر به همکاری نگردیده بود. لئونارد په‌لیته رهبر جنبش که در زندان کانزاس به سر می‌برد اظهار داشته است که آنامه خود را وقف جنبش نمود.

اف‌بی‌آی اعتراف جالب دیگری نیز کرده است و آن این که تمامی شواهد و قرائن ارائه داده شده به دادگاه لئونارد همگی ساختگی بودند. ولی وی هنوز نیز در زندان به سر می‌برد! ۲۳ سال بدون جرم!! البته جرم لئونارد نابخشودنی است زیرا وی علیه زورگویی‌های دولت آمریکا، علیه نژادپرستی سرمایه، علیه بی‌عدالتی اجتماعی در آمریکا عصیان کرده است. در زمان قتل آنامه، لئونارد هنوز در کانادا بود. دولت کانادا وی را به جرم ارتکاب به قتل از کشورش اخراج کرد. آنامه،مادر دو کودک، زنی پرشور و مبارزی سرسخت در دسامبر سال ۱۹۷۵ در گوشه‌ای در کمپ سرخپوستان قربانی دسیسه‌های پلیس سرمایه می‌شود و رهبر جنبش با شواهدی ساختگی و دروغین به حبس ابد محکوم می‌گردد. این است عدالت آمریکایی و عدل سرمایه.□

روح مک‌کارتیسم...

تسلیم شد چون دلبستگیش به زندگی خود مهم‌تر از تعلق خاطرش به زندگی مردم بود و در قلوب مردم آمریکا و جهان مرد. بسیاری از کمونیستها که برای سدجوع می‌خواستند راهی اروپا شوند قادر نشدند گذرنامه دریافت کنند. جرم آنها کمونیست بودن بود. الیاکازان بخاطر همکاری با پلیس امسال جایزه اسکار گرفت. امپریالیسم آمریکا مزد خیانتش را به وی داد. ولی بسیاری از هنرمندان مترقی آمریکا نه تنها برای وی در هنگام ورودش به سالن کف نزدند بلکه حاضر نشدند به احترام وی از جایشان بلند شوند. از دادگاههای نمایشی آمریکا کسی حرف نمی‌زند، این بخش از تاریخ آمریکا را که چون خط قرمزی تا بامروز ادامه دارد حذف کرده‌اند. آقای مک کارتی پس از انجام ماموریتش خانه نشین شد و بخوبی و خوشی زندگی کرد، ادگار هوور تا آخر عمر راحت زیست و تا آخرین روز کارش ۱۹۷۲ شغل شریفش را حفظ کرد. وظایف آنها را لیندون بی. جانسون رئیس جمهور وقت آمریکا و یکی از جنایتکاران جنگ ویتنام بعهده گرفت زیرا بموقع فهمیده بود که "کمونیستها نیز بهتر از گانگسترهای شیکاگو" نبودند. نیکسون ضدکمونیست مسئول کودتاهای فراوان در آسیا و آمریکای لاتین و مسئول دخالت بیشرمانه و کشتار کمونیستها در گواتمالا و توطئه‌گر "سیا" علیه رئیس جمهور مترقی وقت آن کشور آقای آربنس همواره در هر مخالف چهره کمونیست کشف می‌کرد و باین جهت به معاونت و سپس ریاست جمهور آمریکا رسید که در ماجرای واترگیت سرنگون شد و سرانجام جاسوس (ت-ده) همان آقای رونالد ریگان به ریاست جمهوری آمریکا رسید. همه این روسای جمهور در مبارزه با کمونیسم و در مکتب مک کارتیسم و هوور پرورش یافتند. مک کارتی این سناتور ضدکمونیست و مالیخولیائی مرده است و جسد ادگار هوور نیز پوسیده است ولی روح مک کارتی هنوز در آمریکا حکومت می‌کند.

خوب است که کمونیست‌ها با مراجعه بتاریخ به تجارب خود بیاندوزند و قربانی تبلیغات رویزیونیستها، سوسیال رفرمیستها، حامیان سازش طبقاتی نگردند. سرشت امپریالیسم تغییر نکرده و نخواهد کرد.□

متشکریم

سلمان ۲۰۰ کرون- پویا ۲۰ مارک

اتحاد فداییان...

را بیان عام جلوه دهد، اگر قصد و غرضی نداشته باشد، به نظر ما از نظر تاکتیکی و تبلیغاتی به راه خطائی می‌رود. باید این عده دلایلی داشته باشند که از این سنت انقلابی تبری می‌جویند.

در پیش نویس طرح برنامه و اساسنامه اتحاد فدائیان کمونیست تا آنجاکه ما تفحص کردیم، در دو جا با واژه لنینیسم روبرو می‌شوید. یک جا در صفحه ۱۳ در بند ۹ با این منظور که بگوید: "حزب مارکسیسم، لنینیسم و تمامی تجربیات تئوریک و عملی جنبش کمونیستی را نه آیه‌های آسمانی بلکه بمثابه علم می‌نگرد" و یکجا در صفحه ۲۴ می‌نویسد: "جهانبینی مارکسیسم، تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتری و لنینیسم بسرعت در پنج قاره جهان گسترش یافت". در هر دوی این جملات بر لنینیسم لباس ویژه‌ای پوشانده‌اند. در جمله اول لنینیسم آیه‌های آسمانی نیست که بدنبال آن سینه زد و در جمله دوم آنرا از جهانبینی مارکسیسم جدا کرده‌اند و آن را بمنزله ایده‌ای که پدید آمده بوده است به گرد پنج قاره می‌فرستند.

برنامه لازم نمی‌بیند در هیچ کجا عنوان کند که لنینیسم مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی است. لنینیسم تکامل مارکسیسم است که ایده مارکس در مورد انقلاب جهانی را در عصر امپریالیسم تکامل داده است. آنجا نیز که در صفحه ۱۸ به نظر لنین تحت نام "پدیده پیدایش انحصارات که توسط لنین تئوریزه" شده است، اشاره می‌کنند آنرا "بمثابه یکی از خصوصیات اصلی دوران حاضر" می‌آورند. تکیه بر سوسیالیسم علمی و یا مارکسیسم و پرهیز از بکار بردن لنینیسم این شک را برمی‌انگیزد که نکند دست اندرکاران نگارش برنامه به لنینیسم و اصول و مبانی آن اعتقادی ندارند و آنرا کهنه شده تصور می‌کنند وگرنه لزومی ندارد که از بیان مسایلی که تاکنون روشن بوده است طفره رفت. این روحیه در استعمال واژه سرمایه‌داری بجای امپریالیستی نیز کم و بیش در متن برنامه دیده می‌شود. اگر حدس ما درست باشد که امیدواریم نباشد و این ناشی از یک سهل‌انگاری قابل ترمیم در نظر گرفته شود آنوقت باید گفت که نگارش ناروشن مطالب ناشی از زیرکی نیست، ناشی از بی مسئولیتی در قبال جنبش کمونیستی خواهد بود زیرا به تشتت افکار دامن میزند. از جمله در همان صفحه ۱۸ می‌آورید: "بررسی تاریخ تکامل سرمایه‌داری نشان می‌دهد که تحول سرمایه‌داری درست همان مسیری راطی می‌کند که مارکسیستها از طریق بررسی علمی روند تکامل سرمایه‌داری تشریح کرده‌اند". ما می‌پرسیم آیا این همان لنینیسم است؟ اگر نیست پس چیست و اگر هست چرا از بردن نام آن ابا دارید؟ اینگونه اظهار نظر طبیعتاً برنامه را مخدوش می‌کند.

چرا ما به واژه لنینیسم تکیه می‌کنیم. زیرا بسیاری از توابین شکنجه نشده به این نتیجه رسیده‌اند که دوران لنینیسم بسر آمده و یا اینکه لنینیسم عمیقاً ضد دموکراتیک و آوانتوریستی بوده و با زور کودتا در روسیه بر سر کار آمده و حکومت دموکراتیک کرنسکی را سرنگون کرده است. آنها برای ژست گرفتن علمی، خود را مارکسیست محققی جلوه می‌دهند که به تجربه اندوزی از تحولات جنبش کمونیستی مشغول است. شما نیز حتماً با این قبیل دلقکها روبرو بوده‌اید که بدنبال شغل نان و آبداری در کنار بورژوازی می‌گردند. این تجربه باید دلیل مشددی بر تکیه بر واژه لنینیسم باشد. برخی از این دلقکها می‌گویند که مارکسیست‌اند و حاضر بهمکاری با سایر "مارکسیستها" زیر عنوان "سوسیالیسم علمی" و یا "مارکسیسم" هستند ولی بهیچوجه زیر بار لنینیسم نمی‌روند. البته آنها حاضرند وقتی "لنینیستها" از عنوان رسمی لنینیسم صرفنظر کنند درکنار "لنینیستها" به مبارزه "سوسیالیستی" خود ادامه دهند. آنها با این کار به هدف خود که حذف لنینیسم است رسیده‌اند.

ما این را از این نظر هم می‌گوئیم که عده‌ای با حمله به لنینیسم به دفاع از کائوتسکی بمثابه شاگرد با وفای مارکس می‌پردازند. ما این را از این جهت نیز می‌گوئیم که وقتی رویزیونیستهای شوروی تصمیم گرفتند دیکتاتوری پرولتاریا را از برنامه خود خارج کنند، حزب را به حزب تمام خلق بدل نمایند مدعی بودند که هوادار سوسیالیسم علمی‌اند. "ژرژمارشه" دبیر اول حزب رویزیونیست فرانسه با همین استدلال برنامه حزب کمونیست فرانسه را تغییر داد و لنینیسم را از آن حذف نمود. کار حذف لنینیسم به حذف مارکسیسم در ارگان آن "هومانیته" رسیده است که در رقابت با نشریات یال و کوپال دار بورژوازی فرانسه به ورشکستگی محکوم است. "ژرژ مارشه" بود که از دیکتاتوری پرولتاریا دست کشید و در کنگره حزبی نعره زد "ما حزب دستهای مشت کرده نیستیم بلکه حزب دستهای باز هستیم" و منظورش همکاری با بورژوازی فرانسه بود. "کاریلیو" این رویزیونیست اسپانیائی که تحفه روسها به جنبش کمونیستی اسپانیا بود بعد از بازگشت از شوروی با طرح "کمونیسم اروپائی" بر لنینیسم خط بطلان کشید و آنرا یک پدیده غیر اروپائی نامید. وی نیز مانند "ژرژمارشه" بناگهان هوادار "مارکسیسم" و "سوسیالیسم علمی" شد.

اپورتونیستهای درون حزب کمونیست اتحاد شوروی نیز لنینیسم را یک نظریه جهانشمول ندانسته بلکه ایده‌ای مختص شرایط خاص روسیه در کشوری با اکثریت دهقانی می‌دانستند. پس حذف لنینیسم و یا تحریف آن سابقه طولانی دارد و از آسمان یکشبه نازل نشده است.

ولی لنینیسم چیست؟ لنینیسم مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائیست و دقیقتر لنینیسم بطور کلی تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریا و بطور اخص تئوری و تاکتیک دیکتاتوری پرولتاریا می‌باشد. لنینیسم تکامل بعدی مارکسیسم است زیرا مارکس و انگلس در دوران پیش از پیدایش امپریالیسم و تجربه کمون پاریس که توسط بورژوازی آلمان درهم کوبیده شد بر این نظر بودند که شرط پیروزی سوسیالیسم اقدام مشترک انقلابی پرولتاریا برای استقرار سوسیالیسم در مجموعه‌ای از کشورهای سرمایه‌داری بطور همزمان است.

مارکسیسم مجموعه‌ای از احکام جامد نیست و این همان درکی است که لنین از مارکسیسم داشت وی پس از اینکه تکامل سرمایه‌داری به امپریالیسم را کشف کرد و تاثیرات قانون تکامل ناموزون سرمایه‌داری را درممالک امپریالیستی توضیح داد و خصوصیات دوران امپریالیسم و تشدید تضادهای انحصارات را بر شمرد به این نتیجه علمی رسید که برخلاف نظریه مارکس و انگلس پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد نیز مقدور است. لنین تئوری پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشوری که حلقه ضعیف امپریالیسم را تشکیل می‌دهد و نه ضرورتاً در یک کشور صنعتی مترقی است، تئوری جمهوری شوراها بمثابه شکل دولت دیکتاتوری پرولتاریا و نه جمهوری پارلمانی آنگونه که انگلس نظر داشت را با تحلیل مارکسیستی و علمی ارائه داد و آن را از تئوری به عمل در آورد. کائوتسکی و همه سوسیال دموکراسی انترناسیونال دوم که بدنبال "انقلاب" در اروپا و ممالک پیشرفته صنعتی بودند و برای رشد نیروهای مولده دخیل می‌بستند به زائده بورژوازی کشور خودی بدل شده‌اند که ننگ قتل عام انسانها را در دو جنگ جهانی و صدها جنگ منطقه‌ای بر پیشانی دارند. باید کور و ضد مارکسیسم-لنینیسم بود که این واقعیتها را ندید. شرودر (Schröder) صدراعظم کنونی آلمان که پرچمدار کشتار مردم صرب است، نوه عملی همان انترناسیونال ورشکسته دوم است.

پی می‌بینید تکیه بر لنینیسم دقیقاً در شرایط کنونی تا به چه حد ضرورت دارد. قبول لنینیسم خط تمایز میان کمونیستها و سوسیال شونیستها، سوسیال دموکراتها و سایر اپورتونیستهاست. خط تمایز میان انقلاب و رفرمیسم است. ما امیدواریم به خطا رفته باشیم. ما از انحراف و یا خطای هیچ نیروی انقلابی مسرور نخواهیم شد، بر عکس توافق نظر را در جهت تقویت نیروهای انقلابی و جبهه بزرگ پرولتاریای جهان می‌بینیم. بهر صورت اگر خطائی از ما سرزده باشد در ناروشنی متن برنامه است که امید اصلاح آن در طرح آینده منتفی نیست. در غیر این صورت ما آماده‌ایم که از لنینیسم و انقلاب به دفاع برخیزیم. □

TOUFAN
توفان
Nr.56 July 99

توفان و پیش‌نویس طرح برنامه و اساسنامه اتحاد فدائیان کمونیست (۵)

سوسیالیسم علمی و لنینیسم

در برنامه فدائیان تکیه عمده بر سوسیالیسم علمی است. این تکیه در درجه اول بسیار بی‌آزار جلوه می‌کند. چون به هر صورت لنینیسم نیز تکامل مارکسیسم است و نگارندگان می‌توانند مدعی شوند که مفهوم سوسیالیسم علمی همه چیز را در بر میگیرد. حرفی که بخودی خود خطا نیست. ولی اگر خوب به دور و بر خود نگاه کنیم می‌بینیم که بسیاری از به کار بردن واژه لنینیسم پرهیز می‌کنند و ترجیح می‌دهند که به مارکس فرار کنند. فرار آنها به مارکس نه ازآن جهت است که آنها به اصول مارکسیسم بسیار وفادارند بلکه بیشتر به آن خاطر است که هر آنچه بعد از مارکس آمده است را قبول ندارند و به نفی آن مشغولند. آنها به مارکس روی می‌آورند تا گور مارکسیسم را بکنند. پس هر عقبگردی حتماً بی غرض نیست. در جنبش کمونیستی جهانی تاکنون رسم بر این بوده است که کمونیستها از مارکسیسم-لنینیسم سخن می‌گفتند، نه از روی خوش‌آمد و یا اتفاق و سنت زیرا کاربرد این اصطلاح کاملاً درست و دقیق بود. این واژه مفهوم تاریخی خود را داشت. اگر کسی امروزه از یک سنت مرسوم دست بکشد و بجای مارکسیسم-لنینیسم مرتب به مارکسیسم و یا به سوسیالیسم علمی پناه برد و آن را

ادامه در صفحه ۱۱

عدالت آمریکایی

دولت آمریکا بیهوده از حقوق بشر و دموکراسی دم می‌زند. حتی اگر جنگ‌افروزی‌ها و جنایات دولت آمریکا در سراسر جهان را فراموش کنیم آن‌چه در درون این کشور اتفاق می‌افتد، نیز برای شناختن ماهیت دولت آمریکا کمک زیادی می‌کند.

قریب به هفتاد سال پیش در ایالت کلرادو، که زمانی، یعنی پیش از آغاز استخراج نفت، پناهگاه امنی برای برده‌های سیاهپوست فراری بود، فاجعه‌ای رخ داد. سفیدپوستان نژادپرست، با تحریک صاحبان چاه‌های نفت و با حمایت پلیس قتل عام فجیعی به راه انداختند و طی دو روز بیش از ۵۰۰ سیاهپوست را کشتند. تا به امروز هیچ مرجعی جرأت به محاکمه کشاندن عوامل این فاجعه را نداشته است. این‌گونه القا می‌کنند که نژادپرستی به پایان رسیده است ولی غافل از این که تا زمانی که سرمایه‌داری حاکم است، عفونت نژادپرستی همچنان جامعه را خواهد آزرد.

۲۴ سال پیش، این بار در داکوتای جنوبی، کمپ سرخپوستان واقع در پاپن‌ریج، از سوی سفیدپوستان و پلیس محاصره شد. طی ۷۱ روز محاصره نزدیک به ۳۰۰ سرخپوست به قتل رسیدند ولی این قتل‌ها حتی پس از شکسته شدن محاصره نیز ادامه یافت.

در سال ۱۹۷۵ آنامه آکوواش زن ۳۰ ساله کانادایی، و از رهبران "جنبش سرخپوستان آمریکا" نیز در همان کمپ کشته شد. از این همه جنایت تنها قتل دو پلیس مورد پیگرد قانونی قرار گرفت و در این رابطه عده‌ای

ادامه در صفحه ۱۰

آغاز فروپاشی سوسیالیسم در شوروی (۵)

بروز رویزیونیسم معاصر در اشکال تزهای مسالمت‌آمیزها

(هم‌زیستی مسالمت آمیز، گذار مسالمت آمیز، مسابقه مسالمت آمیز)

۳- مسابقه مسالمت آمیز

مسابقه مسالمت آمیز یکی دیگر از سه تز مسالمت آمیز خروشچف بود. بر اساس این نظریه نظامهای مختلف اجتماعی نظیر نظام سوسیالیستی با نظام سرمایه‌داری به مسابقه و رقابت می‌پردازند. هر کس سعی می‌کند بهتر تولید کرده و بیشتر پیشرفت نماید و در عرصه اقتصادی بر نظام دیگر پیشی گیرد. این موفقیت از دو جنبه اهمیت می‌یابد یکی اینکه خود دولتمردان سرمایه‌داری می‌بینند که چگونه سوسیالیسم به پیش می‌تازد و از یک پیروزی به پیروزی دیگری دست می‌یابد و دیگر اینکه خلقهای جهان و پرولتاریای این کشورها به قضاوت می‌نشینند، دو نظام اقتصادی را با

ادامه در صفحه ۹

پیام مشترک سازمان کارگران مبارز ایران و حزب کار ایران به سندیکاهای کارگری در ترکیه

روابط خارجی سازمان کارگران مبارز ایران و حزب کار ایران در ماه‌های اخیر اطلاعیه‌هایی به زبان‌های خارجی در ارتباط با حمله مجدد آمریکا به عراق، دستگیری اوجلان و مسئله کردها در منطقه و بمباران بربرمنشانه یوگسلاوی انتشار داده که در نشریات احزاب برادر و برخی روزنامه‌های بزرگ خارجی منعکس گردیده است در زیر متن پیام دو جریان متشکل در توفان به نشست سندیکاهای کارگری در ترکیه به اطلاع خوانندگان گرامی می‌رسد.

رفقای کارگر!

درودهای گرم و صمیمانه ما را بپذیرید. شما در شرایطی به دور هم گرد آمده‌اید که اوضاع بین‌المللی

ادامه در صفحه ۸

اطلاعیه بسیار مهم

به اطلاع خوانندگان گرامی می‌رسانیم که نشانی پستی و حساب بانکی توفان تغییر کرده است. نشانی و شماره حساب جدید را در کادر زیرین ملاحظه می‌فرمایید.

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

آدرس
TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

حساب بانکی
TOUFAN
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر